

# سی خرداد ۶۰؛ افتادن در دامی که گسترده شد

گفت‌وگو با دکتر حسین رفیعی (۲)

انقلاب چین همین‌طور بود اول به آن حمله کردند، مشکلات برایش ایجاد کردند، همین‌طور در کوبا، الجزایر، مصر و در نیکاراگوئه. این است که هر انقلابی را که در قرن بیستم ببینید ابرقدرت‌ها بر علیه آن توطئه کردند و این چیز جدیدی نیست. به هر حال نظام‌های سرمایه‌داری زورگو، متجاوز و به دنبال منافع خودشان هستند و این منافع هم تغییر نکرده، ماهیتشان هم تغییر نکرده ولی واقعیت این است که علی‌رغم همه این‌ها چرا بعضی از

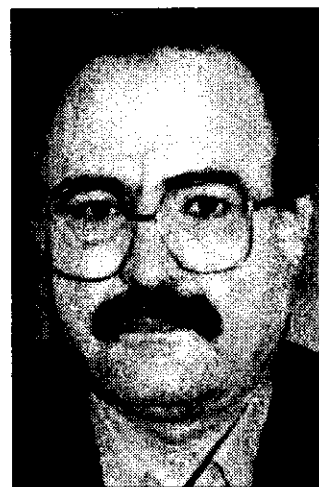
**اگر نقد عملکرد سازمان، از جانب  
رجوی پذیرفته می‌شد شاید بخشی از  
روحانیت طرفدار سازمان هم  
قانع می‌شدند.**

**سردمداران تغییر ایدئولوژی  
در بیرون از زندان، عضو مرکزیت  
سازمان و از کادرهای اولیه نبودند.  
به هر حال به شکلی به مرکزیت  
آمدند و مطالعات مذهبی و  
استراتژیک زیادی  
نداشتند**

انقلاب‌ها می‌توانند در یک مقطعی موفق شوند و درگیر مشکلات داخلی نشوند و توطئه‌های خارجی را خنثی کنند و چرا بعضی‌ها نمی‌توانند؟ متأسفانه واقعیت این است که انقلاب ایران در این مورد کارنامه‌ی مثبتی ندارد، مخصوصاً با همین درگیری سال ۱۳۶۰ و استهلاکی که در نیروهای انقلابی پیش آمد. برای این که این کالبدشکافی انجام شود می‌بایست عملکردها را یکی یکی بررسی کنیم: یکی عملکرد سازمان مجاهدین خلق، رجوی و بنی‌صدر است. یکی عملکرد مجموعه روحانیت است، روحانیتی که وارد قدرت سیاسی شد و حاکمیت را در اختیار داشت. گروه‌ها و سازمان‌های غیرحکومتی هستند. دیگری هم عملکرد گروه‌ها و سازمان‌هایی است که حول و حوش روحانیت بودند و در این ماجرا نقش فعال داشتند، مخصوصاً بورژوازی تجاری. اگر یکی، یکی بشکافیم شاید قضیه کمی روشن‌تر شود.

■ در گفت‌وگوی گذشته (چشم انداز ایران شماره ۱۳)، شما این نکته را مطرح کردید که هدف از کالبدشکافی خرداد ۶۰ مقصود تراشی نیست ضمن این که هدف تیرنه کردن کسی هم نیست. همچنین تأکید کردید که سی خرداد به لحاظ عوارض و عواقبی که داشت شاید بدتر از جنگ تحمیلی هشت ساله بود و لذا هدف از کالبدشکافی به تعبیر شما، این فاجعه، پیشگیری است. این گفت‌وگو را با این سؤال شروع می‌کنیم که چه عوامل جبری در شکل‌گیری این فاجعه مؤثر بود یعنی عواملی که غیرقابل پیشگیری بودند؟ و چه عوامل ارادی تأثیر داشتند که می‌توانست قابل پیشگیری باشد؟ در درجه دوم ببینیم که در عوامل جبری چه کسانی از قبل فضا سازی کرده بودند؟ چه عواملی این جور ایجاد کرده بودند که برای بقیه به صورت عامل جبری و غیرقابل اجتناب درآمده بود. با توجه به این که شما خودتان از نزدیک در جریان مسائل بودید، دیده‌ها و شنیده‌های خود را در این زمینه بفرمایید؟

□ من امیدوارم این بحث که بحث کارشناسی است و سعی می‌کنیم مستند حرف بزنیم و مدارک و اسنادش را هم داریم، برای شما و خوانندگان نشریه مفید واقع شود. فکر می‌کنم اگر بخواهیم به این پرسش پاسخ بگوییم چند تا محور را باید بشکافیم و عملکردها را ببینیم. باز هم تأکید شما را تکرار می‌کنم که فقط هدف روشن شدن قضایا است و نمی‌خواهیم کسی را مقصر بدانیم. ممکن است در آینده هم درگیر چنین فاجعه‌هایی بشویم و از این نوع گرفتاری‌ها داشته باشیم و اگر این قضیه خوب شکافته نشود ما را مصون از اشتباه نخواهد کرد. در مصاحبه قبلی طرح‌های خارجی را گفتیم که کشورهای آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان به عنوان رهبران جهان سرمایه‌داری برای مقابله با انقلاب ایران و مخصوصاً جلوگیری از سرایت این انقلاب به کشورهای منطقه طرح‌هایی را به اجرا گذاشتند، و مشخصاً طرح برژینسکی را به همراه طرح ژیسکاردستن به منظور حفظ منافع نظام سرمایه‌داری به اجرا درآوردند. درگیری‌های برادرکشی داخلی و هشت سال جنگ با عراق را بر ما تحمیل کردند. واقعیت این است که از بیگانگان هیچ انتظاری نیست آن‌ها با هیچ انقلابی مسالمت‌جویانه برخورد نکردند، هیچ انقلابی را نپذیرفتند مگر پس از این که توطئه‌هایشان یا به شکست انجامیده یا کارساز واقع نشد و یا این که انقلاب تغییر محتوا داده باشد. اگر انقلاب شوروی را مثال بزنیم آن‌ها می‌خواستند آن را خفه کنند که نتوانستند، بعد مجبور شدند که موجودیت شوروی و بلوک شرق را بپذیرند.



## آن‌هایی که در دوران حنیف‌نژاد کار می‌کردند می‌گفتند حنیف‌نژاد به دیگران فضا می‌داد تا حرف خود را بزنند. به انتقادات گوش می‌کرد و پاسخ‌گو بود، فضای دموکراتیکی بر سازمان حاکم بود و سازمان به شکل شورایی اداره می‌شد.

شد. این‌ها ایثارگر و بلندنظر بودند. به هر حال در سال ۱۳۵۰ به دلیل یک اشتباه تاکتیکی ضربه می‌خورند. کادرهای اولیه اکثراً از بین می‌روند و از مرکزیت آن موقع تنها کسی که تغییر ایدئولوژی نمی‌دهد و تا انقلاب می‌ماند آقای رجوی است. پس از ضربه ۵۴ به سازمان مجاهدین که منجر به برادرکشی و تغییر ایدئولوژی بیشتر کادرها شد، برخورد با آن به چند شکل بروز کرد. یکی، روشی بود که آقایان دکتر محمدی و مهندس میثمی برخورد کردند و یک واقعیت‌هایی را پذیرفتند و به چپ‌روی نیفتادند و ضمن پای‌بندی به آرمان‌های بنیانگذاران سازمان به کندوکاو و ریشه‌یابی علت ضربه در درون سازمان پرداختند و نقدهایی را پذیرفتند. یکی هم جریانی بود که به سمت پذیرش تحلیل‌های ساواک از سازمان مجاهدین، پیش رفت، و شروع کردند به نوشتن کتاب.

### ■ تحلیل ساواک از مجاهدین چه بود؟

□ ساواک به مؤسسين سازمان مجاهدین، "مارکسیست اسلامی" لقب داده بود. شاه می‌گفت این‌ها مارکسیست اسلامی هستند. یک گروهی تحت تأثیر ضربه کودتا در درون سازمان این تحلیل را پذیرفتند و تقریباً از سازمان بریدند و به سمت جریانات راست رفتند. قابل توجه این که این اتفاقات عمدتاً در زندان می‌افتاد.

### ■ چه کسانی در این جریان قرار داشتند؟

□ این‌ها از کادرهای بالای سازمان نبودند ولی به هر حال جزء افرادی بودند که به شکلی ریشه این ضربه را کم و بیش همان تحلیل ساواک دانستند و نیروهای زیادی را با خود همراه کردند.

گروه سوم، گروه رجوی بود به رهبری خود وی که هیچ نقدی را نپذیرفت. معروف است که وقتی در زمستان ۵۴ یبانیه تقی شهرام که در آن تغییر ایدئولوژی سازمان اعلام شده بود منتشر شد، رجوی که در زندان بود یک هفته وقت خواست و در یک اتاقی به تنهایی آن را مطالعه کرد و بعد آمد و گفت سازمان هیچ اشتباهی نکرده است، و هر کاری که ما کردیم درست بوده است این کودتاگران چپ نبوده‌اند، "چپ‌نما" هستند و بعد از آن شروع کرد به تقویت مرکزیت تشکیلات و مبارزه با جریاناتی که نقد داشتند. طبیعی بود که چنین نقطه عطف مهمی در سازمان، اتفاق ساده‌ای نبود ولی خوب تحلیل نشد. اگر نقد عملکرد سازمان از جانب رجوی پذیرفته می‌شد شاید بخشی از روحانیت طرفدار سازمان هم قانع می‌شدند. سردمداران تغییر ایدئولوژی در بیرون از زندان، عضو مرکزیت سازمان و از کادرهای اولیه نبودند. به هر حال به شکلی به مرکزیت آمدند و مطالعات مذهبی و استراتژیک زیادی داشتند و به اصطلاح سازمان را مارکسیست کردند. ولی رجوی نقد را

### ■ بنی‌صدر در کدام یک از این محورها قرار می‌گیرد؟

□ بنی‌صدر هم یکی از جریان‌ها است. رجوی و بنی‌صدر در واقع دو جریان بودند که بعد با هم متحد شدند. جریان‌های حول و حوش روحانیت مثل مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی و گروه‌هایی مثل مؤتلفه، حجتیه، آیت‌یا حزب زحمتکشان و مظفر بقایی، این‌ها سازمان‌های حول و حوش روحانیت می‌شوند. گروه‌ها و سازمان‌های غیرحکومتی هم

## آقای طالقانی از آوردن مسائل زندان به سطح جامعه نگران بود و الآن می‌فهمیم که نگرانی این مرد جهان‌دیده چقدر به جا بوده است

## رجوی را خیلی بزرگ می‌کردند استدلال آن‌ها هم این بود که چون جامعه ایران دیکتاتورزده است و همیشه یک دیکتاتور سر کار بوده و تدریجاً تبدیل به روح ملی ایرانیان شده است ما هم باید یک "روح ملی" بسازیم

شامل جنبش مسلمانان مبارز، نهضت آزادی، نهضت مجاهدین، افراد منفرد دیگری که از نهضت آزادی جدا شدند مثل مهندس سبحانی، باید عملکرد همه را یکی یکی بررسی کرد. بعضی‌ها هم که به شکلی نه با روحانیت بودند و نه با مجاهدین و بنی‌صدر، بلکه گروه‌های مستقلی بودند و به هر حال عملکردی داشتند. من امیدوارم که دل‌آزرده نشوند، نیت خیر شما را مدنظر داشته باشند.

■ اگر موافق هستید از جریان سازمان مجاهدین خلق شروع کنید؟  
چرا که شما عضو سازمان بودید و نظرتان در این زمینه می‌تواند به عنوان یک نظریه کارشناسی مطرح باشد.

□ سازمان سال ۱۳۴۳-۱۳۴۴ با جمع‌بندی جنبش‌های صدساله گذشته توسط انسان‌هایی بسیار پاک و آرمان‌خواه و کسانی که هم درد دین و هم درد مردم داشتند و در عین حال با علوم جدید هم آشنا بودند، تأسیس

نپذیرفت و شروع به تحلیل این وقایع برپایه عمدتاً مسائل تشکیلاتی و اطلاعاتی کرد و برچسب زدن را تاکتیک خود قرار داد و آن را بهانه‌ای جهت تقویت بیش از پیش مرکزیت کرد.

■ گفته می‌شود در بیانیه سازمان منشأ این ضربه یک کودتای خارج از سازمان اعلام شد. آیا صحت دارد؟

□ کودتا توسط کسی که به دلیل شرایط تشکیلاتی در رأس قرار گرفته و توانسته از شرایط امنیتی آن موقع استفاده کند. اندیشه مارکسیستی خود را القا کند و به سایر اعضاء تسری دهد، مثل تقی شهرام و بهرام آرام. گفته می‌شود در سال ۱۳۵۱ یک نفر از کادر مرکزی در زندان مارکسیست می‌شود و رجوی از او می‌خواهد که تغییر ایدئولوژی خود را اعلام نکند و حتی او را پیش نماز هم می‌کند! نفس این کار را اگر بخواهیم از لحاظ اعتقادی و رفتاری مطالعه کنیم بسیار کار خطرناکی است. یعنی می‌شود این را یک کار منافقانه و عوام‌فریبانه دانست. یک کسی مارکسیست شده، هیچ ایرادی هم ندارد. در همه سازمان‌ها هم رسم است، فردی از اعضا ممکن است یا ایدئولوژی خودش را عوض کند یا تغییر استراتژی بدهد و اعلام هم بکند ولی در این مورد، رجوی از او می‌خواهد که فرد مارکسیست شده اعلام نکند و حتی تظاهر به نماز خواندن بکند.

■ تا آن جا که از مهندس میثمی شنیده‌ایم، این مسأله بین حیاتی و رجوی و موسی خیابانی مطرح شده بود، و این مخفی‌کاری از سر دلسوزی و برای حفظ سازمان بوده، تا این که توانایی بیشتری برای برخورد با این مسأله پیدا کنند و انگیزه منافقانه نبوده است. ولی روش، روش غلطی بوده که هفتاد نفر بچه‌های مجاهد زندان قصر از این قضیه اطلاع نداشتند؟ به عبارتی منشأ ضربه ۵۴ را باید در سال ۵۱ دید.

□ ممکن است انگیزه دلسوزانه باشد ولی نحوه عملکرد درست نبوده و عوارض بسیاری هم به دنبال داشت. همه نیروها را به سازمان بدبین کرد که بعدها هر چه ما می‌گفتیم که بچه‌های سازمان نماز می‌خوانند، مسلمان هستند، مسائل شرعی را مراعات می‌کنند، کسی باور نمی‌کرد. می‌گفتند همه آن‌ها مثل "فلانی" هستند. این به لحاظ عملکرد خیلی خطرناک است. بعد از ضربه ۵۴ هم رجوی هیچ انتقادی را نمی‌پذیرفت. یک مبارزه درون‌خلفی را به شکل غلط شروع کرد و با روحانیت و با نیروهای صادقی که به هر حال مبارزه می‌کردند، حتی با کسی مثل مرحوم رجایی که در خلوص و ایثار او و کمکی که به سازمان کرده بود و در مقاومت و رازداری او شک و تردیدی

نیست، شروع می‌کند برچسب ارتجاعی زدن و انگ راست زدن و بریدن و این گونه رفتارها. این شیوه‌های رجوی آن قدر تأثیر منفی داشت که حتی یک آدم دموکرات مثل آقای مهندس بهزاد نبوی را که مسلمان بود و در یک جبهه حتی با مارکسیست‌هایی چون مصطفی شماعیان هم کار می‌کرد، که در آن شرایط جسارت می‌خواست، باعث می‌شود که به موضع ضدیت و مخالفت بیفتند که عوارض آن را باید جایی دیگر بررسی کنیم. این کار رجوی کینه‌های شدیدی را بین کسانی که قبلاً از سازمان حمایت می‌کردند، در زندان ایجاد کرد. بخش قابل توجهی از

روحانیت مبارز و بازاریان آن زمان از مجاهدین حمایت می‌کردند. پس از سرکوب قیام ملی سال ۴۲ و تحکیم روابط گسترده آمریکا با شاه سرمایه داری وابسته تجاری و صنعتی همه روابط اقتصادی را قبضه کرده بود. اقشار مذهبی جامعه - از جمله بازاریان - که از دو بعد تحت فشار بودند به مبارزه با این شرایط پیوستند که ترور منصور نمونه‌ای از آن بود. بعد اول قضیه حیطه فعالیت‌های اقتصادی از طرف سرمایه داری وابسته به غرب بود که بی‌رحمانه با شیوه‌های سنتی توزیع و تولید مبارزه می‌کرد و ورود سرمایه خارجی، تکنولوژی خارجی و فرهنگ مصرف خارجی را با سرعت به جامعه تحمیل می‌نمود. بعد دوم فشار و تهاجم حاکمیت به مذهب، باورهای مذهبی و آیین‌های مذهبی مردم بود. این اقشار به این دلیل که مذهبی بودند و از وقایع سال‌های ۴۰ تا ۴۲ صدمه مادی و معنوی دیده بودند به مبارزه جدی با نظام شاهنشاهی پرداختند. کمک‌های مادی، تشکیلاتی و تبلیغاتی آنها از سازمان فوق‌العاده بود به طوری که نقل می‌کنند، حتی سازمان قادر به ساماندهی این کمک‌ها نمی‌شد.

حال پس از کودتای ۱۳۵۴ در سازمان و برخورد غیراخلاقی و خشن رجوی با این اقشار و حتی ایجاد زندانی در درون زندان شاه برای آنها، چه حالت روحی و روانی برای این افراد ایجاد شده است. به طوری که یکی از این بازاریان که سال‌ها در زندان بوده، در سال ۱۳۵۵ که آزاد می‌شود شرایط را چنین تحلیل می‌کند که: "هر گونه مبارزه‌ای به نفع مارکسیست‌ها تمام می‌شود!"

رجوی با این کارش تمام "عشق" این اقشار به مجاهدین را تبدیل به "نفرت" کرد. که بعداً آثار آن را در رفتار این اقشار پس از خرداد ۱۳۶۰ باید تحلیل کنیم.

■ اگر به خاطر دارید نمونه‌ای از تأثیر عملکرد رجوی بر روحانیت را هم بگویید؟

**نزدیک شدن به بنی صدر  
اصولی نبود، فقط یک  
تاکتیک بود. موقعی که به  
بنی صدر نزدیک شدند  
دیدند بنی صدر یک محمل و  
بستر مناسبی است که به  
حکومت برسند. بنی صدر  
یک وجه قانونی داشت به  
هر حال ده، یازده میلیون  
رأی داشت و در محافل  
بین‌المللی می‌توانستند  
روی این تبلیغ کنند. با  
قدرت تشکیلاتی خود،  
بنی صدر را در جهت اهداف  
سازمان کانالیزه کردند.  
البته او هم خصلتاً چنین  
زمینه‌ای را داشت**

□ یک خاطرهای برایتان بگویم شاید جالب باشد، سالی که امام در پاریس بودند در اوج جنبش ضداستبدادی و ضداستعماری در نوفل لوشاتو یک شب آقای لاهوتی آمدند و یک سخنرانی کردند.

### ■ شما هم آن جا بودید؟

□ بله، من آن جا بودم اگر نوار آن سخنرانی موجود باشد خیلی حیرتانگیز است حدود دو ساعت آقای لاهوتی در مورد کودتا در سازمان مجاهدین صحبت کرد.

### ■ چه افراد دیگری در سخنرانی ایشان حضور داشتند؟

□ الآن به خاطر نمی‌آورم که چه کسانی بودند. ولی چادر زیر درخت سیب پر بود و بحث ایشان هم بحث داغی بود. ایشان جریان کودتا (ضربه ۵۴) در سازمان را و کارهایی که محسن خاموشی کرده بودو افرادی را که لو داده بود و... همه را آن جا گفت. یک سخنرانی در آن فضایی که همه ما احتیاج به همدلی داشتیم و هنوز شاه سقوط نکرده بود و احتیاج به این داشت که همه متحد بشوند و نظام شاه را سرنگون کنند، این سخنرانی فضا را مخدوش کرد. ایشان زیاد از رجوی نمی‌گفت. بیشتر از مارکسیست‌ها و از این که با مارکسیست‌ها نباید همکاری کرد، مارکسیست‌ها چنین و چنان هستند و مشخصاً از آقای وحید افراخته و محسن خاموشی که این‌ها چه گونه با ساواک همکاری می‌کردند و دلیل همکاری آن‌ها را هم این می‌دانست که مارکسیست شده بودند و تلویحاً اشاره به ایدئولوژی سازمان، که مارکسیست شدن افراد با آن ایدئولوژی طبیعی بوده است و طرح خسارت‌ها و ضرباتی که به خود آقای لاهوتی و به دیگران زده بودند و این‌ها خیلی

نگران‌کننده بود. یکی دیگر از افرادی که آن موقع به شدت تبلیغات ضدمجاهد و ضد اتحاد می‌کرد آقای فخرالدین حجازی بود که در خارج بود. ایشان مرتب در سخنرانی‌هایش به این مسائل تکیه می‌کرد. این جا لازم است یادآوری کنم که مهندس سبحانی و دکتر پیمان هم آمدند و آن جا سخنرانی کردند ولی اصلاً به این مسائل اشاره‌ای نکردند. بلکه تنها به مسائل جنبش و نیازهای انقلاب، به این که الآن چه باید بکنیم، پرداختند و اصلاً به اختلافات و مسائل داخل زندان اشاره نکردند. در گفت‌وگوی قبل هم اشاره کردم که آقای طالقانی چه قدر از آوردن مسائل زندان به سطح جامعه نگران بود و الآن می‌فهمیم که نگرانی این مرد جهان‌دیده چقدر به جا بوده است. صدمه روحی و روانی ای که اقشار مذهبی روحانی و غیرروحانی خورده بودند قابل تصور و تجسم است. آنها از سازمانی اسلامی

و موحد به طور همه جانبه دفاع مادی و معنوی کرده بودند. مال و خانواده و امکانات خود را در اختیار آن گذاشته بودند، به زندان افتاده بودند، در زندان شکنجه را تحمل کرده بودند. عده‌ای آمده‌اند و آن سازمان را "مارکسیست" اعلام کرده، کادرهای مسلمان را کشته یا به کشتن داده‌اند (مجید شریف واقفی، محمد یقینی، صمدیه لباف و...) و حالا که به زندان افتاده‌اند ضمن لو دادن تمام سمپات‌های مسلمان و غیرمسلمان این آقایان را در زندان مسخره می‌کنند و به قول آقای لاهوتی "وحید افراخته با بازجو موز می‌خورد

و مرا هم دعوت به همکاری می‌کرد تا موز بخورم!" می‌توان تصور کرد که در این شرایط تشکیلات رجوی با اعمال تحریم، بایکوت، توهین، برچسب زدن و تحقیر این افراد در زندان "بذره‌های" کینه‌ای را کاشته است که بعد از خرداد ۱۳۶۰ باید منتظر "میوه" آن بود و آن بذره‌های کینه در ایجاد شرایط خرداد ۱۳۶۰ چه نقشی داشته‌اند. شرایط ایجاد شده از طرف تشکیلات رجوی در بند ۲ زندان اوین برای آقای اسدالله لاجوردی زبانزد شاهدان عینی است و این چیزی نیست که روی عملکردهای پس از خرداد ۱۳۶۰ آقای لاجوردی تأثیر نداشته باشد.

■ رجوی چه برخوردی با جریان‌های منتقد درون سازمانی مثل دکتر محمدی و مهندس میثمی داشت؟

□ خیلی مغرورانه با آن برخورد می‌کرد و خودش هم به این غرور اقرار داشته است. نقل می‌کنند از رجوی که گفته بود می‌خواهید من بنویسم موقعی که امام زمان (عج) آمد چه کار خواهد کرد؟ این قدر خودش را صاحب نظر و مطلع می‌دانست. این رفتار فقط از یک آدم مغرور سر می‌زند. رجوی با این عملکرد تضادها را تشدید کرد و البته از منظر خودش به دست آوردهایی هم رسید. افرادی را هم عضوگیری کرد و به هر حال سازمان را "جمع و جور" کرد.

■ تأثیر این عملکرد و این روش‌ها در سازمان بعد از انقلاب و در سطح جامعه چه بود؟

□ موقعی که ما در اسفند ۱۳۵۷ از خارج آمدیم و به ستاد مجاهدین رفتیم، چهره‌هایی کاملاً مشخص بودند چهره‌هایی که توسط خود رجوی سربازگیری شده بودند یا رشد یافته بودند. مثل آقای زرکش، آقای حیاتی، آقای جابربزاده، این‌ها همه کاره سازمان بودند و خیلی مورد اعتماد رجوی. حتی کسانی از اعضای قدیمی‌تر سازمان مثل آقایان منصور بازرگان، مهدی تقوایی و پرویز یعقوبی کمتر مورد توجه بودند.

■ حیاتی از کادرهای قدیمی سازمان نبود؟

## و صیتنامه سعادتی در

## فضایی منتشر شد که

## متأسفانه به دلیل

## خشونت‌هایی که در آن

## شرایط در اوین بود و اعدام

## او، کسی آن را نپذیرفت.

## سعادت با وجودی که به ده

## سال زندان محکوم شده بود

## ولی آقای لاجوردی به اتهام

## دست داشتن در ترور

## کجویی او را اعدام کرد در

## صورتی که به قرار اطلاع

## عده‌ای در درون حاکمیت

## نیز با اعدام او مخالف

## بودند که این مخالفت

## به شکلی هم

## منعکس شد



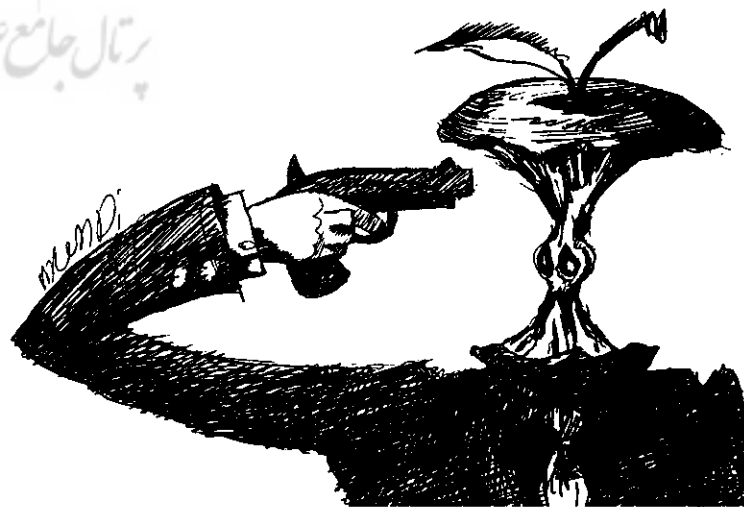
□ اگر قدیمی هم بود در این دوره و بعد از ضربه ۵۴ و تحت تربیت سازمانی رجوی رشد کرده بود.

■ منظور تان این است که فضای درون زندان در بیرون نیز حاکم بود؟

□ بله، همان جو بر ستاد حاکم بود، مشخصاً جوی که رجوی محور آن بود. استقبال هم در جامعه زیاد شده بود، نشریه مجاهد تیراژش به ۳۰۰، ۴۰۰ هزار رسید و بخش‌های مختلفی ایجاد کردند، تشکیلات رشد کرد، اعضا بسیار تشکیلاتی بار آمده بودند. نکته‌ای که برای من بسیار جالب بود، کمی اطلاعات و مطالعات این‌ها در زمینه مسائل خارجی و روابط بین‌المللی بود. برای نمونه یک کتابی راجع به کارتر و سیاست‌های آمریکا نوشته بودند و در این کتاب به شکلی به شاه نقش استقلال داده بودند، تحلیل‌هایشان در آن کتاب بسیار ضعیف بود. ما صدویست سؤال راجع به آن کتاب در آوردیم و اشکالات کتاب را یادآوری کردیم و برایشان فرستادیم که در "روند جدایی" چاپ شده است.

■ عکس‌العمل آن‌ها در مقابل سؤالات شما چه بود؟

□ شاید یکی از دلایلی که نسبت به ما کینه پیدا کردند نقد ما به این کتاب بود. علاوه بر این، استنباط من این بود که اطلاعاتشان راجع به دکتور شریعتی هم کم بود. شاید به دلیل منافع سازمانی، درصدد بودند شریعتی را کوچک کنند تا خودشان به اصطلاح در نوک پیکان باشند. کمی اطلاعات با غرور یکی شده بود و ترکیب این دو عنصر با هم کاملاً در ستاد مجاهدین مشخص بود. بعداً ما این مطلب را در کتاب روند جدایی آوردیم. غرور باعث شد که دموکراسی را در سازمان زیر پا بگذارند. علی‌رغم این که کتابی نوشته بودند به نام "سانترالیزم دموکراتیک" ولی در عمل به دموکراسی اعتقادی نداشتند. اگر انحرافی یا مشکلی در سازمان دیده می‌شد هیچ‌کس سؤال نمی‌کرد مثلاً همین جریان سعادت‌ی که پیش آمده بود هیچ‌کس سؤال نکرد که سازمان بر پایه چه تحلیلی دست به این کار زد؟ قضیه سعادت‌ی را هم شاید بتوان در چارچوب غرور تشکیلاتی تحلیل کرد که می‌خواستند حزب توده را حذف کنند و به شوروی‌ها بگویند که به دلیل این که ما مسلمان هستیم، دموکرات هستیم و دیدگاه‌های عدالت‌طلبانه و سوسیالیستی داریم شما باید



با ما کنار بیاید و آن تماس هم هیچ توجیه قانونی یا علمی نداشت. ■ شما و افراد دیگری که به این روند غیردموکراتیک در سازمان انتقاد داشتید چه می‌کردید؟

□ من در یکی دو تا از کلاس‌ها شرکت می‌کردم که یک کلاس را سعید شاهسوندی اداره می‌کرد. بیانیته تغییر مواضع چپ‌نما، کودتای سال ۵۴، را بسیار مغرورانه تحلیل می‌کرد. آن موقع که آقای دکتر ریسی از یکی پرسید که آیا شما در تماس با روس‌ها اشتباه نکردید؟، عصبانی می‌شود و می‌گوید: "شما می‌دانید چه دارید می‌پرسید؟ می‌دانید چه کسانی کار کردند و در چه سطحی بودند؟" چون در زندان یک روابط تشکیلاتی محکم داشتند و به لحاظ اطلاعاتی و امنیتی تجربه پیدا کرده بودند فکر می‌کردند در همه چیز تجربه دارند و لذا اگر کسی از آنان سؤال می‌کرد، او را تحقیر می‌کردند. البته ناگفته نماند که این خصلت ناپسند را در افرادی مثل عباس داوری و موسی خیابانی کمتر مشاهده می‌کردیم. ولی در کادرهایی که رجوی خودش آن‌ها را تربیت سازمانی کرده بود، خیلی شدید بود. همان غرور سازمانی که بعداً کار دستشان داد. ما در آن موقع گفتیم این انحرافی که سازمان ایجاد کرده به کجا خواهد انجامید و تأکید هم کرده بودیم که خدا کند این برداشت ما غلط باشد ولی با کمال تأسفد دقیقاً همان پیش‌بینی‌ها به وقوع پیوست.

■ پیش‌بینی شما در مورد آینده سازمان چه بود؟

□ سازمان پتانسیل انقلاب را نشان داده بود به همین دلیل ما پیش‌بینی کردیم سازمان از توده‌ها جدا می‌شود. پیش‌بینی دیگر، افتادن این‌ها به دام ضدانقلاب به خاطر موضع‌گیری‌های عکس‌العملی ناشی از غرور تشکیلاتی بود. اجازه دهید عین پیش‌بینی را از کتاب "روند جدایی" که در دی ماه ۱۳۵۹ چاپ شده است در این جا نقل کنم: "در صورت شکست جریان لیبرالی [منظور جریان بنی صدر] و نرسیدن به قدرت سیاسی و خصوصاً چنانچه مورد تهاجم و خشونت واقع شده، کلیه درها به روی آنها بسته شود، خواه ناخواه به خاطر جدایی و انزوای بیشتر از توده‌ها تبدیل به فرقه‌ای می‌شود که نظایر آن را تاریخ فراوان به خود دیده است." و متأسفانه باید گفت که این پیش‌بینی درست از کار در آمده است و سازمان در شرایط فعلی یک "فرقه" شده است که در آینده خواهیم گفت و باز در "ارزیابی نهایی و آینده‌نگری" گفته بودیم که:

"با این حال موارث افتخار آفرین و "خونبار" هرگز مانع از غلطیدن به سرانسیب انحراف و سقوط نبوده و نیست و نخواهد بود. تاریخ نمونه‌های فراوانی از این استحاله‌ها به خود دیده است - چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی - استحاله از خوب به بد و بالعکس؛ استحاله از انقلابی به ضدانقلابی، از بریدن از خلق و پیوستن به ضد خلق، از دینداری به بی‌دینی و ...

گرچه ممکن است این را همه بدانیم که "اسماعیلیه" نیز در ابتدا گروهی انقلابی، با آرمان‌های عدالت‌خواهانه بودند و حتی "مافیا" نیز سازمانی آزادیبخش!

■ در انتقال این انتقادات و تحلیل‌ها به سازمان و بدنه آن چه قدر

پیگیر بودید؟

□ آن موقع شفاهاً به آن‌ها می‌گفتم. همچنین این انتقادات را در

نامه‌ای که تحت عنوان "حاکمیت مشی توطئه‌گراانه" در زمستان سال ۱۳۵۸ نوشتیم آورده بودیم که بعداً در کتاب روند جدایی نیز منتشر کردیم.

### ■ منظور تان از "حاکمیت مشی توطئه‌گراانه" چه بود؟

□ گرایش آن‌ها این بود که به‌طور عام مسائل مهم و اساسی انقلاب و به‌طور خاص مسائل و تنگناهای سازمان را با توسل به شایعه‌سازی، بازنگری‌های سیاسی-نظامی و توطئه‌های جاسوسی و بالاخره تقلبات و در یک کلام سیاست در نازلترین معنایش، تحلیل کنند. یکی دیگر از انتقاداتی

که به آن‌ها کردیم خط عوض کردن‌های سریع و مکرر و بدون انتقاد اصولی از خود بود. مثلاً یک‌بار آقای طالقانی را کاندید ریاست جمهوری کردند بعد از مدتی امام را کاندید کردند. در حالی که به قانون اساسی هم رأی نداده بودند. بعد مسعود رجوی کاندید شد. بعد از مدتی با بنی‌صدری که اختلاف جدی داشتند، متحد شدند. مورد دیگر تبلیغات گرای بود که ضمن آن نیرو و انرژی فراوانی صرف بزرگ‌نمایی سازمان و رهبری آن پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۵۸ می‌شد و به مردم اصالت داده نمی‌شد بلکه اصالت به ذهنیتی می‌دادند که با توسل به تبلیغات و با جوسازی در مردم ایجاد می‌شد. رجوی را خیلی بزرگ می‌کردند استدلال آن‌ها هم این بود که چون جامعه ایران دیکتاتورزده است و همیشه یک دیکتاتور سر کار بوده و تدریجاً تبدیل به روح‌ملی ایرانیان شده است ما هم باید یک "روح ملی" بسازیم. نکته دیگر

دوگانگی در حرف و عمل بود، دفاع از رهبری انقلاب در حرف و تضعیف و سپس مبارزه با آن در عمل. عدم درک خصوصیات جامعه ایران ضعف دیگر آنان بود. جامعه ایران را نمی‌شناختند. بعداً تحلیل سیاسی آن را خواهیم گفت که چرا دست به اسلحه بردند دست به اسلحه علی‌رغم این که بعداً رجوی می‌گفت که ما مشی امام حسین(ع) را داشتیم، واقعیت این نبود، بلکه در سال ۱۳۶۰ دست به اسلحه بردند تا به حکومت برسند. این جا لازم می‌دانم بخشی را از کتاب "روند جدایی" نقل کنم:

"اختناق فکری و خودسانسوری حاکم در "سازمان"، رشد کیش شخصیت از بالا تا پایین ترین رده‌ها از آثار شوم همین طرز تفکر است. فقدان دمکراسی و خودمحموربینی مرکزیت و اعضاء هر یک به نوبه خود و در میدان نفوذ خود...

مطلق کردن مرکزیت و مطلق کردن سازمان و تسلط مطلق مسئولین بر افراد تحت مسئولیتشان به پنهان‌نظم انقلابی و آهنین و بالاخره، ازدواج‌های فرمایشی...

به جرأت می‌توانیم بگوییم که رگه‌ها و نطفه‌هایی از ایدئولوژی فاشیسم در سازمان وارد شده... کرختی و بی‌حسی اعضاء - و هر چه در نردبان

تشکیلاتی بالاتر می‌روی متأسفانه این کرختی و بی‌حسی بیشتر می‌شود - در برابر این گونه انحرافات... خود بهترین دلیل وجود انحرافات ایدئولوژیک و مرامی در سازمان است. به جرأت می‌توانیم بگوییم این گونه حاکمیت و سلطه بی‌چون و چرای مسئول بر زیردستان در هیچ‌یک از سازمان‌های انقلابی سابقه ندارد.

■ دلیلی هم دارید که این‌ها برای رسیدن به حکومت دست به اسلحه بردند؟

□ در صحبت‌هایی که با خود ما داشتند، عباس داوری می‌گفت که ما پایگاه‌های قوی داریم. به نیروهایشان می‌گفتند که ما یک قیامی مانند هفده شهریور ایجاد می‌کنیم و به دنبال سرکوب آن قیام توسط نظام، مردم آرام، آرام به ما ملحق می‌شوند و تکرار این قیام‌ها موجبات سرنگونی نظام را فراهم می‌کند. شرایط انقلاب را در سال‌های ۵۶ و ۵۷ در ذهنشان بازسازی می‌کردند.

### ■ این‌ها را سال ۱۳۵۸ می‌گفتند؟

□ نه، عباس داوری در اوایل ۵۹ گفت ولی این موارد را از اواخر سال ۱۳۵۹ و اوایل ۱۳۶۰ مطرح می‌کردند. اگر به نشریه مجاهد و پس از آن بولتن‌های سازمان مراجعه شود، این روند در آن دیده می‌شود.

مشخصه دیگری را که ما در آن نامه آوردیم، تنگ‌نظری سیاسی آن‌ها بود، نزدیک شدن به بنی‌صدر اصولی نبود، فقط یک تاکتیک بود. موقعی که به بنی‌صدر نزدیک

شدند دیدند بنی‌صدر یک محمل و بستر مناسبی است که به حکومت برسند. بنی‌صدر یک وجهه قانونی داشت. به هر حال ده، یازده میلیون رأی داشت و در محافل بین‌المللی می‌توانستند روی این تبلیغ کنند. با قدرت تشکیلاتی خود، بنی‌صدر را در جهت اهداف سازمان کانالیزه کردند. البته او هم خصلتاً چنین زمینه‌ای را داشت. اگر حتی موفق هم می‌شدند این‌ها با بنی‌صدر نمی‌توانستند دوام بیاورند. همان‌طور که بعدها که شورای ملی مقاومت را تشکیل دادند، و گروه‌های دیگری که این‌ها را نمی‌شناختند به این‌ها پیوستند بعداً همه به‌جز چند شخصیت معدود، از شورا جدا شدند. بخشی از این مسائل در خاطرات خان بابا تهرانی هم آمده است.

همه این موارد نشان می‌داد که رهبران سازمان خصوصیات جامعه ایران را نمی‌شناختند، و توطئه‌آمیز به قضایا نگاه می‌کردند. متأسفانه این پیش‌بینی‌ها تا حالا اتفاق افتاده نظیر رفتن آن‌ها به عراق و جنگ بر علیه ایران، دخالت آن‌ها در اشغال کویت و کمک به صدام در سرکوب کرد‌ها در شورش عمومی سال ۱۹۹۱.

تبدیل به سازمانی شدند که اصلاً استراتژی انقلابی ندارد و از آن موقع هم نداشتند، الآن هم ندارند. با این مشخصات دست به مبارزه مسلحانه زدند

## نامه مجاهدین به آیت‌الله خمینی و پاسخ ایشان به آنها به لحاظ فرهنگ و عرف سیاسی یک دیالوگ رسمی است. به عبارت دیگر آیت‌الله خمینی در این موضع‌گیری، سازمان را مشروط بر این که سلاح خود را تحویل دهند، به رسمیت می‌شناسد و به آنها قول ملاقات و درواقع فعالیت سیاسی رسمی و مجاز می‌دهد

که به قدرت برسند، تحلیل آن‌ها هم این بود که مردم از روحانیت و انقلاب ناراضی هستند و جنگ هم که شروع شده بود و بخشی از نیروها را در مرزها مشغول کرده بود، فکر می‌کردند بهترین موقعیت هست که مبارزه مسلحانه را شروع کنند. رجوی با بنی صدر به فرانسه رفت و مرتباً در مصاحبه‌هایش می‌گفت ما به زودی به ایران برمی‌گردیم و در ایران انقلاب خواهد شد و یک‌سال، یک سال بازگشت خودشان به ایران را تمدید می‌کردند. از آن موقع تا به حال بیست‌سال گذشته است و آن‌ها هنوز به ایران بازنگشته‌اند و این نشان‌دهنده فقدان استراتژی است.

■ اشاره کردید که این‌ها از تحلیل بنیانگذاران سازمان عدول کردند، لطفاً توضیح بیشتری بدهید؟

□ این نکته در وصیتنامه سعادت‌هی هم مطرح شده است. وصیتنامه سعادت‌هی در فضایی منتشر شد که متأسفانه به دلیل خشونت‌هایی که در آن شرایط در اوین بود و اعدام او، کسی آن را نپذیرفت. سعادت‌هی با وجودی که به ده سال زندان محکوم شده بود ولی آقای لاجوردی به اتهام دست داشتن در ترور کجویی (۱) او را اعدام کرد در صورتی که به قرار اطلاع عده‌ای در درون حاکمیت نیز با اعدام او مخالف بودند که این مخالفت به شکلی هم منعکس شد.

سعادت‌هی در آن وصیتنامه نکته مهمی را می‌گوید که طبق تحلیلی که سازمان داشت رهبری انقلاب با خرده‌بورژوازی چپ بود بنابراین ما حق نداشتیم با خرده‌بورژوازی چپ درگیر شویم. زیرا خرده‌بورژوازی چپ معمولاً ضدامپریالیست است و ما باید در این مبارزه ضدامپریالیستی رهبری انقلاب را حمایت می‌کردیم. این تحلیل از سعادت‌هی که بیش از دو سال در زندان جمهوری اسلامی بوده است بسیار اهمیت دارد. به عبارت دیگر او استراتژی اولیه سازمان را یادآوری می‌کند که دشمن اصلی امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است نه "خرده‌بورژوازی". متن وصیت نامه سعادت‌هی ضمیمه این گفت‌وگو می‌آید.

عملکرد تشکیلات رجوی نه تنها عدول از خط مشی بنیانگذاران بلکه عدول از تحلیل‌های خود سازمان در آستانه انقلاب و پس از انقلاب هم بود. این عملکرد با تحلیل‌های سازمان و استراتژی قبلی آن و حمایت‌هایی که بنیانگذاران از انقلاب الجزایر، انقلاب مصر و از سازمان آزادیبخش فلسطین می‌کردند، مغایر بود. طبیعی است اگر مشابه آن حرکت‌ها در ایران رخ دهد، باید از رهبری امام که به قول خودشان خرده‌بورژوازی چپ بوده و موضع ضدامپریالیستی داشت، حمایت می‌کردند.

به اعتقاد من عدول از این استراتژی نشان‌دهنده غرور سازمانی بود و بعدها که من برای ادامه تحصیل در سال ۶۵-۶۴ به خارج رفتم، در نشریات سازمان، رجوی سعی می‌کرد توجیه کند که ما برای کسب قدرت سیاسی دست به این کار نزدیم، ما کاری مثل کار امام حسین (ع) کردیم. امام حسین (ع) هم می‌دانست که به قدرت نمی‌رسد ولی چون اسلام در خطر بود

و برای این که خط‌مشی اسلام را مشخص کند با یزید درگیر شد و به شهادت رسید. ما هم برای این که روحانیون داشتند همه چیز را از بین می‌بردند و اسلام را نابود می‌کردند و به نام اسلام می‌خواستند حکومت کنند. ما، "نسل فدا"، با آن‌ها درگیر شدیم که اسلام راستین و اسلام ناب توحیدی از اسلام روحانیت مشخص شود. این تناقض آشکاری بود که با خط مشی قبلی و تحلیل‌های سال ۵۹ و ۶۰ آن‌ها کاملاً مغایرت داشت. اجازه بدهید این‌جا مستنداً تحلیل‌های شخص مسعود رجوی را درباره ۳۰ خرداد ۶۰ که در سال‌های مختلف بیان شده است و از سایت اینترنتی آنها گرفته شده بیاوریم. در مصاحبه شماره ۵ رجوی در سال ۱۳۶۰ آمده است که:

"در این میان چند بار هم به ما گفته شد که فلان ساعت و فلان روز بازار می‌خواهد ببندد و فلان گروه و یا فلان گروه‌ها هم هستند. ولی هر چه رفتیم هیچ کس جز بچه‌های خودمان نبود."

در این‌جا رجوی از گروه‌هایی که قبلاً به او قول‌هایی داده‌اند، گله می‌کند که چرا در تظاهرات ۳۰ خرداد ۶۰ شرکت نکرده‌اند، در واقع برداشت غلط از شرایط و قدرت و استعداد نیروهای اجتماعی. یا در جای دیگر این مصاحبه می‌گوید:

"اگر خمینی می‌خواهد ۱۵ خرداد یا ۱۷ شهریور دیگری درست کند بگذار شه‌دایش را مجاهدین تقدیم کنند... ما به قربانگاه می‌رویم تا نسل‌های آتی لعنتمان نکنند."

در "جمع بندی یکساله از مقاومت مسلحانه" در سال ۱۳۶۱ چنین آمده است:

"تلاش‌های خیلی زیاد نظری و تئوریک برای این کار وجود داشت (که تا به حال کمتر فرصت توضیح‌ش را پیدا کرده‌ایم)."

"... که اگر در آن نقطه که رژیم با عزل رییس جمهور، خودش را یکبارچه کرد، مجاهدین وارد نمی‌شدند و آزمایش خودشان را نمی‌دادند و انتظاراتی را که مردم از آنها داشتند به این ترتیب جواب نمی‌دادند، مثل این بود که تمام کارهای قبلی اساساً شعر و شعار بوده."

تا این‌جا رجوی سعی دارد که شروع مبارزه مسلحانه در سال ۶۰ را مبتنی بر تلاش‌های زیاد "نظری و تئوریک" معرفی کند که "کمتر فرصت توضیح‌ش را پیدا کرده‌اند" و عزل بنی صدر را عامل مبارزه مسلحانه می‌داند و این که خودش و سازمانش در کشاندن بنی صدر به این مرحله چه نقشی داشته‌اند، مسکوت می‌ماند. در پیام رجوی به دومین سالگرد خرداد ۶۰، یعنی ۱۳۶۲ برای اولین بار "عاشورای مجاهدین" و "سرمشق و الهام" از امام حسین (ع) مطرح می‌شود. ملاحظه بفرمایید:

"اگر در همان موقع که شروع کردیم (مشخص تر بگوییم: اگر به همان ترتیبی که شروع کردیم) نمی‌کردیم، خیلی عقب بودیم، رژیم خردمان می‌کرد، داغان می‌کرد و می‌بلعیدمان، البته نه با عزت و سربلندی، بلکه همراه

این درخواست منطقی تن نمی‌دادند. آن‌هایی که در دوران حنیف‌نژاد کار می‌کردند می‌گفتند حنیف‌نژاد به دیگران فضا می‌داد تا حرف خود را بزنند. به انتقادات گوش می‌کرد و پاسخ گو بود، فضای دموکراتیکی بر سازمان حاکم بود و سازمان به شکل شورایی اداره می‌شد.

■ ساترالیزم دموکراتیک را به عنوان روش اداره سازمان پذیرفته بودند. با این وجود هیچ اعتراضی به این روش‌های غیردموکراتیک نمی‌شد؟

□ من از اعضای که از درون زندان آمده بودند اصلاً اعتراضی ندیدم. حتی گاهی بعضی از بچه‌ها مثل مهدی بخارایی یا فقیه دزفولی که به اطاق ما می‌آمدند، اگر مسأله‌ای مطرح می‌کردیم که با مواضع سازمان مغایرت داشت، این‌ها به شدت نگران می‌شدند، رنگ آن‌ها می‌پرید و نمی‌خواستند گوش کنند. بسیار مضطرب می‌شدند و بحث را عوض می‌کردند. محمد حیاتی در یک صحبتی که با خود من داشت می‌گفت که شما باید به من اعتماد کنید موقعی که به من اعتماد می‌کنی باید مغزت را در اختیار من بگذاری، اصطلاحی بود که خودش می‌گفت: "بعضی از پیچ‌هایش را سفت کنم بعضی‌ها را شل کنم تا این اعتماد را نکنید ما اصلاً نمی‌توانیم رابطه برقرار کنیم." در سازمان شرایط این گونه بود که مسئول همه‌چیز بود، خدا بود و فردی که زیردست "مسئول" بود باید کاملاً تسلیم می‌شد.

با ضعف و گسستگی و تلاشی.  
در مورد توجیه تواب سازی در زندانها سعی می‌کند با آمار آن را کم اهمیت جلوه دهد:

"مثلاً در زندان مشهد ۴۰۰ تا اعدام شده داشتیم و هزار تا هم زندانی، حدود ۲۰ نفر نادم و در میان آنها ۴ نفر خیانت کرده‌اند."  
"در بسیاری موارد نیز توان تأمین سلاح و مهمات برای طیف گسترده هواداران خودمان - که اغلب متقاضی آن بودند - را نیز نداشتیم."  
"ما در مقطع تصمیم‌گیری حساس ۳۰ خرداد، حتی این شق حرکت را هم مورد بررسی قرار دادیم، یعنی این فرض را و سؤال را که آیا اگر ورود ما در مرحله نظامی و مبارزه مسلحانه، به قیمت از بین رفتن همه سازمان هم تمام شود، ما باز باید در این فاز وارد شویم؟"

"درست است که شرایط و خط ما با خط مشی انقلاب عظیم و بی نظیر امام حسین یکی نبود، اما به هر حال ما به عنوان پیروان و رهروان حسین بن علی(ع) می‌بایست از پیشوایمان و راه و حرکت او درس و سرمشق و الهام بگیریم و به تعهدات و مسئولیت‌های خطیر و سرنوشت ساز تاریخی مان عمل کنیم. حتی اگر در این راه، ما هم همانند امامان، عاشورایی در پیش داشته باشیم و همگی در این راه قربانی شویم."

ملاحظه می‌شود که در ۳۰ خرداد ۱۳۶۲ دو سال گذشته است و وعده‌ها به ثمر نرسیده‌اند و فقط باید از امام حسین مایه گذاشت.

و در خرداد ۷۳ رجوی سخنرانی کرده است و دیگر چیزی جز بر "تارک مجاهدین نشستن" مریم را ندارد! ملاحظه فرمایید:

"یادم هست که به هنگام رأی‌گیری در خرداد ۶۰ در مرکزیت گفتیم که فقط با نیت و چشم انداز عاشورا هر کس موافق است دست بلند کند."

"در ۳۰ خرداد ۶۴ که مریم بر تارک مجاهدین نشست گویا که با رحمت خاصه خداوند منت بزرگی بر سر مجاهدین گذاشته شد ... خداوند در عبور از این ۱۳ سال و بالاتر از همه با رحمت خاص خودش - مریم - منت بزرگی بر ما گذاشت. ... و گره‌گشایی مریم است که شما در فرد خودتان و در جمع خودتان آن را بسیار دیده‌اید."

■ در هر صورت سازمان و شخص رجوی از شعار صلح و دموکراسی دفاع می‌کردند. واقعاً در درون روابط سازمانی هم این مسأله رعایت می‌شد؟

□ به اعتقاد من رعایت نمی‌شد. اولین علت جدایی ما از سازمان این بود که نمی‌گذاشتند مسائل خودمان را مطرح کنیم و برای توجیه این کار می‌گفتند شما سمپات هستید و نه عضو، و سمپات در سازمان حق و حقوق دموکراتیک ندارد، ما با سمپات صحبت نمی‌کنیم. در صورتی که تمام نامه‌های گذشته آن‌ها و برخورد آن‌ها حکایت از این داشت که ما را به عنوان مسئولین خارج از کشور می‌شناختند. چگونه می‌شود عده‌ای مسئولین خارج از کشور باشند ولی عضو نباشند؟ موقعی که دیدند ما جدی هستیم گفتند شما عضو نیستید و هرگز عضو نبوده‌اید و تمام سوابق را زیر سؤال بردند. نظیر همین برخورد را بعدها در خارج از کشور با پرویز یعقوبی کردند. درخواستی که ما داشتیم این بود که فقط اجازه بدهید ما انتقادات خود را بنویسیم شما رد آن را بنویسید، بگذارید در سازمان بخش شود. ولی آن‌ها به





■ آیا می شود این گونه نتیجه گرفت که چون در سازمان رهبری به سمت یک رهبری فردی گرایش پیدا می کرد کافی بود که جریان هایی روی آن فرد اثر بگذارند و سازمان را به سمت برخورد مسلحانه هدایت کنند؟ آن طور که شنیده بودیم بعد از انقلاب رجوی در آموزش هایش دائماً می گفته که در داخل کشور تضادهایمان آنتاگونیستی نیست. یا در نامه ای انتقادآمیز به اشرف دهقانی نوشته بود که "تورفتی کردستان اگر خمینی لب تر کند دومیلیون بسیجی آن جا خواهند ریخت و تو را سرکوب خواهند کرد." ولی بعد می بینیم خودش خط مشی مسلحانه را پیش می گیرد. آیا این احتمال هست که به دلیل گرایش به رهبری فردی باشد؟

□ طبیعی است، چون اصلاً به افراد اجازه تفکر و خلاقیت نمی دادند. قدرت تفکر را از کادرها گرفته بودند، تحلیل ها همه قالبی و به شکل خیلی مشخص از مرکزیت می آمد و مخالفت و حتی انتقاد به مرکزیت را نمی پذیرفتند. اجازه بدهید مستنداتی را از مدارک سازمان و نوشته پرویز یعقوبی ذکر کنم:

در کتاب "آموزش هایی درباره سازمان" آمده است که:

"... مشکلات و مسائلی که ممکن است در درون یک تشکیلات انقلابی برای فرد پیش بیاید، در درجه اول سعی می شود با شیوه دموکراتیک (از طریق بحث و اقتناع) حل و فصل شود ولی در نهایت... نظر نهایی را سازمان (به طور عمده رهبری) خواهد داد."

پرویز یعقوبی که به مرکزیت انتقاد داشته و با محمد حیاتی و جابرزاده انتقادات خود را مطرح می کرده است، می نویسد (نقل از کتاب "جمع بندی در مسأله انحرافات رهبری سابق سازمان مجاهدین خلق" - پاریس ۱۳۶۴):

"جابرزاده نیز نظیر محمد حیاتی، بدون این که وارد اصل انتقادات و سؤالات من بشود بعد از مقدمه ای طولانی، عنوان کرد: من دکتر هستم (عنصر مطلقاً ذیصلاح مرکزیت) و تو هم مریض هستی (منتقد) و مسأله دار، وظیفه مریض این است که به نسخه ها و دوا و درمان که دکتر می گوید هم اعتقاد داشته باشد و هم عمل کند."

یعقوبی در جای دیگر می نویسد: "... مرکزیت سازمان بدون این که سطح سازمان را در جریان بگذارد تصمیم می گیرد تا سازمان را از سیاسی به سیاسی - نظامی تبدیل کند و بدون طی مراحل آماده سازی سطح سازمان و کسب آمادگی لازم برای یک مبارزه مسلحانه، سازمان را به میدان عمل بکشانند."

و باز یعقوبی از قول حیاتی می گوید: "ما اساساً این بحث را نداریم که اقلیت باید تابع اکثریت باشد. حرف آخر را همیشه مسعود می زند، دستورات

مسعود لازم الاجرا است. مثل فرمان پیامبر، عنصر پایین تر حق انتقاد به عنصر بالاتر را ندارد. دموکراسی یعنی توان تصمیم گیری، دموکراسی به معنی محتوای کیفی داشتن، اختیار تصمیم گیری."

و باز یعقوبی می گوید: "حیاتی درباره دموکراسی درون تشکیلات می گفت: اجرای دموکراسی در سازمان چنین است که: مرکزیت با دفتر سیاسی مشورت کرده و بدین ترتیب دموکراسی در سازمان به اجرا در می آید و اشکال دیگر دموکراسی لیبرالی است."

و باز از یعقوبی: "در سازمان های انقلابی، کنگره مرکزیت را تعیین می کند ولی در سازمان هیچ وقت کنگره ای برگزار نشده"

"سازمان پس از انقلاب هیچ اساسنامه ای تدوین نکرده است و لذا همه چیز در ابهام است."

شاید مفید باشد که نظرات مهدی ابریشم چی و سازمان را درباره مسعود رجوی در این جا ذکر کنیم: مجاهد ۲۵۲ سخنرانی ابریشم چی ۱۱ خرداد ۱۳۶۴: "... در سازمان مجاهدین اندیشه مسعود است که به لحاظ ایدئولوژیک راهگشایی می کند. اصلاً مطلب عجیب و غریبی نیست. هر ایدئولوژی واضح و شارحی داشته است. برای تمام مارکسیست ها هم اسم یک شخص روی ایدئولوژی آنهاست."

مجاهد شماره ۲۴۱: "آقای مسعود رجوی کسی است که طومار مخالفین را در هم می پیچاند و آثار نفیس ایدئولوژیک تدوین می کند و راست گرایان ارتجاعی و ایپورتونیست های چپ نما را با قاطعیتی ستایش انگیز بر جای خود می نشاند. همه مجاهدین به شاگردیش افتخار می کنند و معترفند که صلاحیت خود را در زمینه های مختلف از او کسب کرده اند. او کسی است که نسل محبوب خود میلیشیا را بنیاد نهاد و طومار فتنه و فشار سیاسی از قبیل توده ای - اکثریتی را در آن ایام در هم می پیچید و انقلاب عظیم مردم ایران را در عالی ترین ثمره تشکیلاتی خودبینی - سازمان مجاهدین خلق ایران - از خاکستر نجات می بخشد و سرانجام به فرمان اوست که سرفصل ۳۰ خرداد انقلاب دموکراتیک به پستانازی مجاهدین آغاز می شود... اکنون نیز در پرتو رهبری مسعود، مجاهدین در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری قرار دارند که آثار گسترده استراتژیک و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصفه ظهور خواهد رسید."

"مخالفت با مشیت مسعود کفرآمیزتر از مخالفت با مشیت خداست."

مجاهد شماره ۲۵۴: "... ما یک کلید رمز داشتیم یک کلید که دست رهبری بود و به خدا سوگند اگر می بینید تا به حال توانستیم این جا بیاییم، قبل از این که به تاکتیک های سیاسی یا هوشیاری سیاسی یا توان تشکیلاتی و توان نظامی و هر چیز دیگری ارتباط داشته باشد، برمی گردد به سرفصل انتخاب ایدئولوژیک که همه را به رهبری مسعود واگذارده ایم و در ابتدا به

رهبری حنیف\*.

مجاهد شماره ۲۵۵: رهبری در سازمان هیچ تعینی را به سمت پایین نمی‌تواند بپذیرد ... یک درجه پایین آمدن فرمالیسم است و محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند\*.

■ آقای دکتر، آیا این احساس وجود داشت که این‌ها تدریجاً خودشان را برای مبارزه مسلحانه آماده می‌کردند؟

□ معلوم بود که کم‌کم به این سمت می‌روند.

■ قرآن آن چه بود؟

□ لحن آن‌ها تند شد. همان سال ۵۹

رجوی سخنرانی تندی در امجدیه کرد،

درگیری‌های محدود هم شروع شده بود.

گروه‌های موسوم به حزب‌الله هم این طرف و

آن طرف به آن‌ها حمله می‌کردند و سازمان را

به این سمت می‌بردند. رجوی سخنرانی

دیگری هم در دانشگاه تهران کرد. در یکی از

این سخنرانی‌ها گفته بود بترسید از روزی که

ما مشت را با مشت و گلوله را با گلوله جواب

بدهیم. از آن طرف انحصارطلبی جناح‌هایی از

حاکمیت و بخشی از روحانیت هم باعث شده

بود این‌ها بخش عمده‌ای از جوانان را جذب

کنند. تشکیل میلیشیا هم یکی دیگر از قرائن

بود. میلیشیا اول با محمل مبارزه با آمریکا

تشکیل شد. ولی بعدها همان میلیشیا بازوی

مسلحانه آن‌ها در برخورد با نظام شد. دقیقاً بعد از آن، امام در سخنرانی

چهارم تیرماه ۱۳۵۹ مسأله امجدیه را محکوم کرد و انتقادی هم به

حاج احمد کرد، سازمان نیمه مخفی شد، نشریه مجاهد به طور رسمی منتشر

نمی‌شد و حضورشان به شکل کتاب‌فروشی و نشریه فروشی در کنار

خیابان‌ها بود.

مورد دیگر، سرودها و شعرهایی بود که به هواداران سازمان آموزش

می‌دادند که از آن بوی خون می‌آمد. با بنی صدر هم به دست‌آوردهایی

رسیده بودند و ملاقات‌های طولانی با هم داشتند. بعد از این که از سازمان

جدا شده بودیم، دکتر سامی برای من تعریف کرد که من با بنی صدر در

ریاست جمهوری قرار ملاقات داشتم. موقعی که رفتم حدود یک ساعت و نیم،

دو ساعت معطل شدم. ایشان با یک کسی ملاقات داشت بعد دیدم آن کسی

که از اطاق بنی صدر بیرون آمد، رجوی بود. به نظر می‌رسد با بنی صدر به

قول و قرارهایی رسیده بودند و اعتماد متقابل آنها جلب می‌شد.

■ قضیه تقاضای ملاقات آن‌ها با امام چه بود؟ گفته می‌شود با

تقاضای آن‌ها موافقت نشد؟

□ در نیمه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ مجاهدین نامه‌ای به امام نوشتند

و امام در یک سخنرانی علنی به این نامه آنها پاسخ داد که هر دو این‌ها در

کیهان ۱۳۶۰/۲/۲۲ چاپ شده است و ما از آن جا نقل می‌کنیم. در نامه

مجاهدین آمده است که:

\*نزدیک به دو سال و چند ماه است که به رغم واژگونی نظام طاغوتی سلطنتی، مجاهدین خلق ایران باز هم تحت آزارها و افتراوات و اتهامات روزافزون قرار دارند. به نحوی که بی‌مبالغه می‌توان گفت حتی در دوران گذشته نیز که شاه مدفون با حربه "مارکسیست اسلامی" و عامل استعمار سرخ و سیاه و "دست‌نشانده بعث" شدیدترین سرکوب‌ها را علیه ما اعمال می‌نمود، تا این حد مورد افترا و اتهام نبودیم. این حقیقت را می‌توان از مقایسه مجموع ساعات و صفحاتی که چه در رادیو و تلویزیون و منابر یا روزنامه‌ها و نشریات حکومت جدید صرف حمله به مجاهدین می‌شود، با آنچه در گذشته صورت گرفته است به سادگی دریافت.

همچنین کافی است که به عرض برسانیم طی دو سال گذشته حدود ۵۰ نفر از ما و منجمله ظرف چهل روز گذشته در همین رابطه ۱۴ تن از ما به خاک و خون کشیده شده و صدها برابر نیز با سلاح‌های گرم و سرد مجروح گردیده‌اند. در حالی که چند صبحی بیشتر از اعلام سال قانون نگذشته ... هنوز سربازان متجاوز عراقی قسمت‌هایی از خاک میهن ما را در اشغال خود دارند.

دست‌های بخصوصی در کار است تا با ادامه همین وضعیت، کشور را هر چه سریع‌تر دستخوش اختلافات و منازعات روزافزون درونی بگردانند. در فحوائی همه تحولات،

متوجه یک خط جنگ افروز و جنگ طلب داخلی شدیم و آن را صراحتاً با دادستان کل کشور نیز مطرح نمودیم. سال گذشته از آقای موسوی اردبیلی طی دادخواهی‌های متعددی که نمودیم مهم‌ترین سؤال ما این بود که: "آیا خطر کلی جنگ داخلی است یا خیر؟" و البته ایشان پیوسته چنین خطی را نفی نموده و حاکمیت قانون را وعده می‌دادند. بارها تکرار کرده‌ایم که اگر چه بنا به دلایل خاص خودمان به قانون اساسی رأی نداده‌ایم اما به شرط این که همین قانون نیز عملاً اجرا شود بدان ملتزم هستیم.

... تا آن جا که به ما مربوط است از جنگ و دعوا و اختلافات داخلی استقبال نکرده و تا آن جا که انضباط آهنین تشکیلاتی ما کشش داشته باشد تلاش خواهیم نمود که همچون گذشته ولو به بهای جان خواهران و برادرانمان تا وقتی راه‌های مسالمت‌آمیز ابراز عقیده و فعالیت انقلابی مطلقاً مسدود نشده به اصطلاح حجت تمام نگردیده است از عکس‌العمل خشونت‌بار و قهرآمیز بپرهیزیم. چرا که... امپریالیست‌ها از چنین منازعاتی در جهت تجزیه انقلاب و خلق میهنمان سوءاستفاده خواهند کرد. امروز اوضاع به جایی رسیده است که خواهران و برادران نوجوان ما نیز حتی برای فروش یک نشریه ابتدا وصیتنامه‌ها را می‌نویسند و آن‌گاه می‌روند. شما که پیوسته به رغم نگاهت جسمی با گروه‌ها و جماعت و افراد مختلف به طور روزمره دیدار و ملاقات دارید اکنون اگر سوء تعبیر نشود ما و کلیه هوادارانمان در تهران نیز... برای بیان مواضع و تشریح اوضاع و عرض

از یک سازمان با سابقه‌ای که

توحیدی می‌اندیشد و چنان

بنیانگذارانی داشته، انتظار

می‌رفت که درست تحلیل

کنند و در این دام نیفتند.

اگر بخواهیم مقایسه کنیم

مگر آقای خاتمی را

نمی‌خواستند به همین

جریان بکشانند ولی آقای

خاتمی در این مسیر نیفتاد



شکایات و اثبات مطالب فوق‌الذکر بدون هیچگونه تظاهر و در نهایت آرامش به حضورتان برسیم. این می‌تواند یک رویداد مهم تاریخی محسوب شود.  
و جواب امام که در کیهان ۶۰/۲/۲۲ چاپ شده عبارت است از:

"... ما مادامی که شما تفنگ‌ها را در مقابل ملت کشیده‌اید یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم. شما اسلحه را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید اسلام شما را می‌پذیرد و اسلام هوادار همه شماهاست... در عین حالی که اظهار مظلومیت‌های زیاد کرده‌اید لیکن باز ناشی‌گری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید ما چه طور با کسانی که قیام مسلحانه بر ضد اسلام می‌خواهند بکنند می‌توانیم تفاهم کنیم. شما این مطلب و این رویه را ترک کنید و اسلحه‌ها را تسلیم کنید و اگر می‌گویید ما به قانون در عین حالی که رأی نداده‌ایم لیکن سر به او می‌سپاریم و قبول داریم آن را با قانون شما عمل کنید و قیام بر ضد دولت که برخلاف قانون است و قیام مسلحانه که بر ضد قانون است و دارای اسلحه که بر ضد قانون کشور است به این‌ها عمل کنید ما هم با شما بهتر از آن طوری که شما بخواهید عمل می‌کنیم ما می‌خواهیم با آغوش باز همه گروه‌هایی که هستند بپذیریم... شما به قوانین اسلام سر بگذارید، گردن فرود بیاورید و کشور اسلامی ما، همه شما را می‌پذیرد و من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم که در یک جلسه، نه در یک جلسه در ده‌ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم. اگر یک وقت ملت قیام کند، مثل یک ذره‌ای در مقابل این سیل خروشان هستید.  
نامه مجاهدین به آیت‌الله خمینی و پاسخ ایشان به آنها به لحاظ فرهنگ و عرف سیاسی یک دیالوگ رسمی است. به عبارت دیگر آیت‌الله خمینی در این موضع‌گیری، سازمان را مشروط بر این که سلاح خود را تحویل دهند، به رسمیت می‌شناسد و به آنها قول ملاقات و در واقع فعالیت سیاسی رسمی و مجاز می‌دهد. عجیب است که بنی‌صدر هم گفت که: "گروه‌ها اسلحه را زمین بگذارند و اگر حرفی دارند بزنند. منظور امام تمام گروه‌ها بوده است."  
(کیهان ۶۰/۲/۲۳)

پس از این، به جای این که مجاهدین دیالوگ را با امام ادامه دهند و شرایط خود را رسماً و علناً اعلام کنند، پس از یک وقفه، نامه‌ای به بنی‌صدر نوشتند و یک مشت‌اسما و اگر و بحث‌های حاشیه‌ای را مطرح کردند. در حالی که بنی‌صدر در آن شرایط خود متحد آنها بود و خود او یک طرف‌قضیه بود و آنها حتماً از موضع امام راجع به بنی‌صدر مطلع بودند و نارضایتی امام از او را حس می‌کرده‌اند. به جای آن که صراحتاً شرایط خلع سلاح خود را، که می‌بایست کار سیاسی رسمی و علنی باشد، مطرح کنند، عملاً ظفره رفتند و زمان را سوزاندند تا شرایط برای ۳۰ خرداد ۶۰ آماده شد. مجاهدین با شروع مبارزه مسلحانه در خرداد ۶۰ مطمئن بودند که قدرت سیاسی را به زودی به دست خواهند آورد هم تحلیل‌های درونی آنها در قبل از خرداد ۶۰ روی این روال بود و هم پس از رفتن رجوی و بنی‌صدر به فرانسه و تشکیل "دولت موقت"، دولتی که به زودی قدرت را به دست خواهد گرفت. مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی رجوی مؤید این امر است که به زودی به ایران بر خواهند گشت و قدرت را به دست خواهند گرفت و این در میان اپوزیسیون خارج کشور به مضحکه تبدیل شده که سقوط رژیم جمهوری

اسلامی را رجوی که اول در ۱۹۸۲ (۱۳۶۱) می‌دانست سال به سال تمدید کرده است تا به حال که کمتر از آن سخن می‌گویند.

■ فرض را بر این می‌گیریم که مرکزیت سازمان غیردموکراتیک بود و برخوردهای آن، آن‌گونه بود که شما فرمودید. فکر نمی‌کنید علت انسجام نیروهای آن‌ها فشارهایی بود که از این طرف به آن‌ها می‌آوردند؟ حمله به کتاب‌فروشی‌ها، جلوگیری از پخش اعلامیه، کتک‌زدن دختران و پسران جوان و... آن‌ها هم عکس می‌گرفتند و همراه با خبرها در نشریه مجاهد منعکس می‌کردند. این برخوردها، آن‌ها را انسجام نمی‌داد؟

□ بله! عملکردهای نادرست گروه‌های فشار بسیار تعیین‌کننده بود که باید مفصلاً به آن پرداخت. تعدادی از افراد سازمان در درگیری‌ها کشته و زخمی شدند. همین اصطلاح "منافق" فضا را بسیار مخدوش کرده بود. با جمع‌بندی از همه این برخوردها، بچه‌هایشان را به این تحلیل رساندند که ما با این نظام نمی‌توانیم کار کنیم و فضا، فضای دموکراتیکی نیست. این کاملاً مؤثر بود. ما این را در عملکرد گروه‌های دیگر باید بررسی کنیم، در عملکرد جریان‌هایی از روحانیت و سازمان‌ها و گروه‌هایی که در حاکمیت بودند. من در مصاحبه قبلی هم گفتم که در همان ابتدای پیروزی انقلاب حتی می‌خواستند رجوی و خیابانی را بازداشت بکنند و جلوی فعالیت‌های قانونی آن‌ها را بگیرند. بعد از این که سعادتی با آن افسر اطلاعاتی شوروی تماس گرفت امام هم نسبت به این‌ها تغییر موضع داد. اجازه بدهید این جایک بحث حقوقی را باز کنیم و آن تعریف حاکمیت است.

حاکمیت به لحاظ حقوقی مسئول اداره مملکت است. قانونمندی حاکمیت که معمولاً در قانون اساسی کشورها تبلور پیدا می‌کند، محدودیت‌هایی برای حاکمیت ایجاد می‌کند و حاکمیت موظف است که به وظایف خود عمل کند.

از فرآیند پیروزی انقلاب مضایق و تحدیدهای فراوانی برای مجاهدین هم ایجاد می‌شد. یک اراده سیاسی قوی در درون و یا در حاشیه حاکمیت وجود داشت که مجاهدین را از معادلات سیاسی ایران حذف کند. درست است که ما به سازمان انتقاد زیادی کردیم و از یک سازمان باسابقه انقلابی و منطبق دیالکتیکی که بنیانگذاران آن ۶۰۰۰ ساعت کار استراتژیک و ۱۱۰۰۰ ساعت کتاب مطالعه کرده بودند و ده‌ها گروه مطالعاتی در یک دوره ۱۶ ساله کار تئوریک و نظری کرده‌اند انتظار برخورد عاقلانه داشتیم که به دلایل متعدد این انتظار برآورده نشد ولی از این طرف هم از حاکمیت توقع برخورد بلندنظرانه، مسئولانه، رعایت قانون اساسی، رعایت حقوق شهروندان می‌رفت و این مشکلی است که هنوز ما در جمهوری اسلامی با آن درگیر هستیم و در آن شرایط مواردی که می‌توان به آن اشاره کرد که حاکمیت بدرستی عمل نکرده است عبارتند از:

- ۱- نیاوردن نماینده‌ای از سازمان به درون حاکمیت: نماینده‌ای در شورای انقلاب، دولت موقت و در نمایندگی مجلس شورای اسلامی و حتی مشاغلی همچون شهرداری شهرهای مختلف و...
- ۲- عدم محاکمه علنی و با حضور هیأت منصفه تقی‌شهرام، کودتاچی سازمان در سال ۵۳ و ۵۴ که مسبب خیلی از ایجاد عدم اعتمادها، بدبینی

ها و... بود.

۳- بیش از اندازه بزرگ کردن قضیه سعادت.

۴- عدم برخورد با حمله کنندگان به تظاهرات و تجمعات سازمان. به طوری که در همین نامه ارسالی برای امام ادعا شده است که حدود ۵۰ نفر از اعضاء و طرفداران آن ها در دو سال گذشته "به خاک و خون کشیده شده اند". آیا به این ادعا نمی بایست رسیدگی می شد و در یک جو بیطرفانه مقامات امنیتی و قضایی به آن می پرداختند و اصل ماجرا روشن می شد.

۵- حمله رسمی و حتی ضبط و توقیف اموال سازمان قبل از اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵، به عنوان مثال خبری مربوط به "کشف" دو خانه تیمی که در کیهان ۶۰/۳/۲۱ آمده است در این جا آورده می شود. اشیاء ذکر شده که توقیف شده اند هیچکدام، اشیاء ممنوعه نبوده اند.

کیهان ۶۰/۳/۲۱: "دو خانه تیمی مجاهدین خلق در تهران کشف شد، یک وانت نشریات مجاهدین، سه هزار جلد کتاب های مجاهدین خلق، مقدار زیادی وسایل کمک های اولیه، پوتین های سربازی، پریموس، برانکارد، کیسه های خواب، فانوس، چراغ قوه، رنگ، سطل های رنگی، قلم مو و تقویم های این سازمان کشف شد."

■ آیا اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵ سازمان عکس العمل حمله به خانه ابریشمچی نبود؟

□ من در این جا این اطلاعیه را می خوانم و سپس به نقد آن می پردازم. این اطلاعیه در تاریخ بیست و هشتم خرداد ۱۳۶۰ صادر شده است:

"به دنبال یورش وحشیانه ارتجاع به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی از این پس مجاهدین خلق ایران با تمام قوا در قبال این گونه تهاجمات مقاومت خواهد نمود. مزدوران ارتجاع سه شنبه شب ۲۶ خرداد ماه جاری با حمایت دسته های متعدد اوباش مسلح و چماق دار به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی یورش برده و پس از ضرب و شتم ساکنان آن، بخشی از اموال و کتاب های موجود در خانه را به غارت بردند. همچنین در همین ایام شاهد دستگیری های غیرقانونی اعضای دفتر ریاست جمهوری هستیم که بعضاً حتی خیر اسامی افراد دستگیر شده نیز اعلام نمی شود. کما این که نقشه های وسیعی برای دستگیری کلیه شخصیت های ترقی خواه در دست آمادگی است سازمان مجاهدین خلق ایران ضمن اعتراض به این قبیل اقدامات ضدانقلابی و خلاف شرع و قانون بدین وسیله از خلق قهرمان ایران کسب اجازه می کند تا از این پس به یاری خدا در قبال حفظ جان اعضای خود به ویژه اعضای کادر مرکزی سازمان که در حقیقت بخشی از مرکزیت تمامی خلق و انقلاب محسوب می شود قاطع ترین مقاومت انقلابی را از هر طریق معمول دارد. بدیهی است برابر اعلامیه حاضر از این پس مسئولیت هر آنچه حین مقاومت انقلابی واقع شود تنها و تنها در ذمه مرتجعین انحصارطلب و اوباش چماق دار آن ها که قصد آن کرده اند تا نقشه به پایان نرسیده شاه خائن و ساواک منفور او را در قلع و قمع مجاهدین به پایان رسانند. از این جهت برآنیم که نامبردگان هر که باشند و در هر لباسی، دقیقاً شایسته سخت ترین کیفر و مجازات انقلابی خواهند بود. ضمناً سازمان مجاهدین خلق ایران این حق را برای خود محفوظ می دارد تا در هر موردی هم که کیفر فی المجلس جنایتکاران در

حین انجام جرم ضدانقلابی میسر نباشد به زودی و به طور مضاعف آمران و عاملان مربوطه را به جزای خود برساند."

این اصل اعلامیه آن هاست در اول اعلامیه می گوید به این دلیل که به خانه پدر ابریشمچی حمله شده است، ما این کار را می کنیم. آیا یک سازمان انقلابی استراتژی خودش را بر این اساس که به خانه یکی از اعضای آن حمله شده است طراحی می کند؟ بعد می گوید که اگر ما مستقیماً و فی المجلس نتوانیم دفاع کنیم بعداً این کار را خواهیم کرد. این نشان دهنده این است که به دنبال تداوم درگیری بودند. این که مسأله اطرافیان بنی صدر را مطرح می کنند، این را می رساند که با بنی صدر هماهنگ عمل می کردند. بنی صدر هر چه از نظام و امام دورتر می شد سازمان به بنی صدر نزدیک تر و با روحانیت تندر و خشن تر می شد. به نظر می رسد حمله به منزل پدر ابریشمچی نمی تواند دلیل موجهی برای اعلام چنین موضعی باشد. یک سازمان انقلابی اگر یک استراتژی را غلط می بیند حتی اگر مورد تعدی هم واقع می شود باید اعتراض قانونی و دفاع قانونی بکند نه این که جنگ مسلحانه راه بیندازد. این اعلامیه، اعلامیه جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی بود و به نظر می رسد از این مرحله به بعد سازمان کاملاً در خط برزینسکی قرار گرفته است.

■ ۲۹ خرداد آن سال به خانه دکتر شریعتی هم حمله کردند و نگذاشتند مراسم سالگرد شهادت دکتر برگزار شود. آن ها که دیگر مسلح نبودند. چرا این حمله صورت گرفت؟ آیا آن ها را هم زیر مجموعه مجاهدین می دانستند یا این که حمله کنندگان کلاً با هر رادیکالیسمی درگیر بودند؟

□ فکر نمی کنم آن ها را زیر مجموعه مجاهدین تلقی کرده باشند. مراسم شهادت دکتر شریعتی در منزل مسکونی بوده است. گروه های فشار به قول شما با هر رادیکالیسمی مخالف بودند. مشخصاً تبلیغات ضد شریعتی هم شده بود، حتی اگر یادتان باشد آن موقع تبلیغات ضدطالقانی هم شدید بود. و همان طور که قبلاً هم اشاره کردم این عملکرد سازمان ها و گروه های موجود در حاکمیت و طیف هایی از روحانیت از یک طرف و عملکرد سازمان از طرف دیگر، دو لبه یک قیچی بودند. اشاره کردم که یک اراده سیاسی - طبقاتی ضد رادیکالیسم اسلامی وجود داشت که مطلق العنان عمل می کرد و هدفش حذف نیروهای رادیکال و ضد سرمایه داری بود.

■ فرض کنیم که با این درگیری ها، دیگر فضایی برای دیالوگ و گفت و گو باقی نمانده بود و جبراً فضا آشتی ناپذیر شده بود. آیا می توانیم ریشه این جوسازی و این فضا سازی را هم به شخص یا جریان منتسب کنیم؟ هر جبری می تواند اراده یک سوپرمنی باشد؟

□ این برمی گردد به کینه ها و ضدیت هایی که قبل از انقلاب و در زندان بعد از ضربه سال ۱۳۵۴ به سازمان، شکل گرفت، رجوی که وارث یک سازمان سیاسی - انقلابی و توحیدی خیلی قدرتمند بود باید به جای توهین و تحقیر دیگران، سعی می کرد مسائل و بدبینی هایی که نسبت به سازمان وجود داشت، را حلای و دیگران را قانع کند. یا حداقل جلوی ضدیت و کینه مند شدن نسبت به نیروهای چپ را بگیرد. وقتی با آن کینه ها نسبت به هم، از زندان بیرون آمدند باید منتظر این اتفاقات هم می بودیم.







این که در سطوح بالای سیاسی اصلاً این‌ها را به بازی نگرفتند و اجازه ندادند وارد نهادهای حکومتی شوند همه این‌ها دست به دست هم داد. حتی در مواردی به امام هم فشار می‌آوردند. در سال ۱۳۵۷ که امام پاریس بود عباس داوری به پاریس آمد و آقای خمینی با او ملاقات کرد. عباس داوری بعد از ملاقات با امام نقل کرده بود که امام به من گفت "خیلی به من فشار آورده بودند که من شما را نپذیرم ولی علی‌رغم همه فشارها من شما را پذیرفتم. شما بروید در ایران کارهای اسلامی بیشتر بکنید. روی قرآن بیشتر مطالعه بکنید. بروید در کارخانه‌ها، در دانشگاه‌ها و مدارس تبلیغ اسلام کنید." حتی همین حرف‌ها را امام در اردیبهشت ۱۳۵۸ هم به آنان گفته بود. رجوی برای ملاقات با آقای خمینی به قم رفت، به امام فشار می‌آوردند که این‌ها (مجاهدین) مسلمان نیستند ولی امام به لحاظ دیدگاه شرعی خودش به این‌ها گفت که اصول دین خودتان را اعلام کنید تا من شما را بپذیرم و آن‌ها هم در روزنامه‌ها این کار را کردند. بعد ملاقات انجام شد. حتی همان‌جا هم امام به این‌ها تکرار کرد که شما بروید در دانشگاه‌ها و کارخانجات تبلیغ اسلام کنید. به من خیلی فشار می‌آوردند که با شما ملاقات نکنم ولی من قبول نکردم. این‌جا ضروری است که از سه نامه که روحانیون نزدیک امام برای امام نوشته‌اند ذکر می‌کنم. این سه نامه دیدگاه روحانیون و تأثیر آنها را بر مجموعه شرایط آن موقع نشان می‌دهد.

این نامه‌ها سندهای رسمی‌ای هستند که تا حدودی می‌توانند دیدگاه روحانیون مورد اعتماد و نزدیک به امام را در مورد اختلاف نظر این روحانیون با بنی صدر از یک طرف و نگرانی و راه حلی که آقایان برای این اختلاف از طرف دیگر، آرایه می‌دهند، نشان دهد. من هر سه این نامه را به عنوان ضمیمه این گفت‌وگو می‌آورم. بعد تحلیل مختصری هم درباره آنها دارم و قضاوت نهایی را به خواننده وامی‌گذاریم.

در این نامه‌ها چند نکته مشهود است که عبارتند از این که، این آقایان از انحراف انقلاب نگران هستند و تکرار مشروطه را پیش بینی می‌کنند، آقایان معتقد به اسلام فقه‌ای و مطیع ولایت فقیه هستند و بنی صدر به اسلام فقه‌ای اعتقادی ندارد و ضمناً امام تحت تأثیر تبلیغات جریان لیبرالی قاطعیت لازم را در برخورد با این جریان از خود نشان نمی‌دهد و احساس می‌کنند که خط حمایت امام از روحانیون فوق‌الذکر و حزب جمهوری اسلامی - که با اجازه و حمایت ایشان تأسیس شده - کم‌رنگ شده است. همچنین از امام خواسته‌اند که چنانچه امام حمایت از جریان بنی صدر را صلاح می‌دانند آقایان ضمن این که کاملاً مطیع امام هستند می‌توانند به حوزه و کارهای طلبگی خود برگردند و حکومت را رها کنند.

آنچه از مجموع این سه نامه مستفاد می‌شود این است که روحانیون قدرتمند اطراف امام تمایل ضمنی خود را به حذف جریان بنی صدر و حمایت کامل امام از خود را خواستارند.

■ موضع حاج احمد آقا خمینی به عنوان یکی از نزدیکان امام چه بود؟

□ در اوایل، حاج احمد آقا تا حدودی از مجاهدین حمایت می‌کرد. آقای سیدحسین خمینی فرزند مرحوم حاج آقا مصطفی هم جزو کسانی بود که نسبت به این‌ها سمپاتی داشت که در نامه این آقایان روحانی هم منعکس

جناح‌هایی از حاکمیت مشخصاً خود مجاهدین انقلاب اسلامی یک بخشی از این‌ها بودند. من در اوایل صحبت آقای بهزاد نبوی را مثال زدم که من گذشته ایشان را تأیید می‌کنم آدم مبارز و دموکراتی بود، در یک جبهه همگام با مارکسیست‌های ملی و صادقی مثل مصطفی شاعیان، مبارزه می‌کرد ولی بعد از انقلاب، ایشان حتی در یک مصاحبه‌ای که چند وقت پیش کرده به بنی صدر انتقاد می‌کند و یکی از دلایل انتقادش این است که بنی صدر می‌خواست مسعود رجوی را شهردار تهران کند و ما فوری رفتیم و نگذاشتیم. سؤال من این است که موقعی که شما رجوی را گذاشتید شهردار شود، نگذاشتید نماینده شود یا کاندیدای ریاست جمهوری شود، چه راهی برای او جهت فعالیت سیاسی سالم و دموکراتیک باقی گذاشتید؟ این حرف مثل این است که کسی را از تمام فعالیت‌های مشروع و رسمی او محروم کنیم. آن وقت هر کار خلاف او را - که در نتیجه محرومیت اوست - بهانه قرار دهیم و بگوییم که "دیدید چه آدم خلافکاری است؟" آیا شما حق گذاشتید که جلوی فعالیت‌های مشروع او را بگیرید؟ از کجا معلوم که خلافکاری این آدم نمی‌تواند نتیجه محرومیتی باشد که شما ایجاد کرده‌اید؟ حتی چند سال پیش ایشان یک مصاحبه کرد و راجع به مهندس میثمی هم گفت لطف‌الله میثمی همان نظرات رجوی را دارد. در حالی که همه می‌دانستند و می‌دانند که این گونه نیست. این موضع‌گیری‌ها از یک آدمی مثل بهزاد نبوی بعید است. البته من خوشحالم که الان این‌ها مواضع خوبی دارند و در سال‌های اخیر مجاهدین انقلاب اسلامی و نشریه عصر ما در تحولات دوم خرداد نقش بسیار مثبت و سازنده داشته و باید از آن‌ها تشکر کرد و امروز هم حملات به آقای دکتر آقاجری و سازمان مجاهدین انقلاب با همان تحلیلی انجام می‌شود که در سال ۱۳۶۰ به مجاهدین خلق انجام می‌شد. به این نوشته‌های امیرمحبیبیان (رسالت ۸/۱۴/۲۲) توجه کنید که می‌گوید: "از چندی پیش نقدهای به عمل آمده از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - که اصولاً سازمانی ناشفاف است - موجب شد که پاره‌ای از باورهای ایدئولوژیک آن گروه نظیر نوع نگاه اقتصادی - سوسیالیسم تعدیل شده - و نگاه سیاسی و عقیدتی آن در مورد اسلام، تشیع و نیز روحانیت آشکار شود." ولی عجیب این است که الان پس از این همه ضایعات و لطماتی که کشور خورده است این را جزو افتخارات خودشان می‌دانند که نگذاشتند رجوی شهردار تهران شود!!

■ آزار و اذیت‌هایی که هواداران رجوی می‌شدند، در شهرستان‌ها در دهان آن‌ها گچ می‌ریختند و خیلی فجایع دیگر هم بود. بالاخره مسعود رجوی هم یک آدمی که هم غرور شخصیتی داشت هم غرور تشکیلاتی، نمی‌توانست این تحقیرها را بپذیرد آیا مبارزه مسلحانه واکنش این تحقیر و غرور شکنی بود یا این که برنامه آن‌ها مستقل از این واکنش‌ها بود؟

□ اگر فرعی و اصلی کنیم در هر دو طرف ماجرا، به نظر من بخش اصلی ماهیت درون آنها است. تحلیل سازمان از شرایط و غرور سازمانی، این عامل اصلی بود. عملکرد جناح‌هایی از حاکمیت و طیف‌هایی از درون و حاشیه حاکمیت هم عامل تشدیدکننده بود، و بالعکس در مورد این طرف هم صادق است. آن مواردی را هم که شما برشمردید و بنده هم به آن‌ها اشاره کردم و



است. با همه این‌ها، می‌بینید که درست یک هفته بعد از ملاقات امام با مرکزیت سازمان در اردیبهشت ۱۳۵۸، مسأله سعادت‌ی لو می‌رود.

■ شایع است که رجوی یک سندی از شورای امنیت ایران که کشمیری هم دبیر آن بوده به دست می‌آورد که در شورای امنیت تصویب شده که به مجاهدین کار و شغل ندهند تا آن‌ها دست به اسلحه ببرند و آن‌گاه همه جناح‌ها بر علیه آنان متحد شوند و این‌ها را نابود کنند.

□ خوب، از سال ۵۷ تا ۵۹ دو سال گذشته بود. عملکرد دو طرف در زندان (زمان شاه) و پس از انقلاب در بیرون زندان، باعث تشدید بدبینی آنها نسبت به هم شده بود و گروه‌های ضدمجاهد درون حاکمیت موفق شده بودند که نظر امام هم نسبت به این‌ها تغییر کند و مدارک یا رفتارهایی را نشان بدهند. طبیعی است که چنین چیزی هم ممکن است در یک جناحی بوده باشد که این‌ها را حذف بکنند و حتی مصوبه بگیرند ولی من شخصاً از این مصوبه خبری ندارم. ولی این که از قبل از انقلاب اراده قوی در بخشی از جریان‌ها بود که این‌ها را حذف کنند، در این شکی نیست. اراده‌ای قوی که این‌ها را به یک درگیری بکشانند و توجیهی برای حذف آن‌ها داشته باشند. مشخصاً می‌توان از خود آقای لاجوردی و دوستان ایشان نام برد که کینه‌های سرکوفت‌شده از درون زندان داشتند. این فشارها باعث می‌شد تا مجاهدین بیشتر خشن بشوند و تحلیل کنند که راهی جز درگیری نیست. منتها بحث من این است که از یک سازمان با سابقه‌ای که توحیدی می‌اندیشد و چنان بنیانگذارانی داشته، انتظار می‌رفت که درست تحلیل کنند و در این دام نیفتند. اگر بخواهیم مقایسه کنیم مگر آقای خاتمی را نمی‌خواستند به همین جریان بکشانند ولی آقای خاتمی در این مسیر نیفتاد. حتی اگر این خبر درست باشد و یک چنین سندی وجود خارجی داشته باشد، روش درست و عقلانی این بود که آن‌ها را علناً افشا می‌کردند، نه این که به دامی که برای آنان پهن شده بود، می‌افتادند. ولی باز هم تأکید می‌کنم که جریان‌های عزم خود را جزم کرده بودند تا همه نیروهای چپ (مذهبی و غیرمذهبی) را حذف کنند.

■ علاوه بر این نامه‌ها، مستند دیگری هم دارید؟

□ کارنامه و خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۰ شاید به تحلیل این وقایع کمک کند. مواردی را که مربوط به حذف بنی صدر و برخی جریان‌های دیگر می‌شود را ذکر می‌کنم.

شنبه ۱۳۶۰/۱/۸: - از امام خواستم که به مسئولیت فرمانده کل قوا توجه بیشتری بفرمایند.

- احمد آقا می‌خواست بفهمد که بالاخره با آقای بنی صدر چه خواهیم کرد.

یکشنبه ۱۳۶۰/۱/۲۳: - عصر در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شرکت کردم.

از مجموع گزارش‌ها بدست می‌آید که امام به خطر لیبرال‌ها و خط آنها در ارتش توجه کرده‌اند و به فکر چاره افتاده‌اند.

چهارشنبه ۱۳۶۰/۲/۲: تیمسار افضل‌ی فرمانده نیروی هوایی... صحبت از تجدید سازمان ارتش می‌کرد و اهداف انحرافی فرماندهان

موجود، منجمله آقای بنی صدر در تضعیف عامل ایمان. جمعه ۱۳۶۰/۲/۴: الشریف و حاتمی از حزب زحمتکشان از اشتباه در عدم تجویز ریاست جمهوری برای روحانیت گفتند که منجر به ریاست جمهوری بنی صدر گردید و فتوکپی نامه‌ای را آرایه دادند که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به امام نوشته بودند و در مورد منع انتخاب روحانیت اعلام خطر کرده بودند... نامه جالبی است. امروز اعلام خطرشان معنا و مصداق پیدا کرده است.

سه شنبه ۱۳۶۰/۲/۸: عفت از این که باز در گفته‌های امام ستایش از بنی صدر بود، ناراحت بود و می‌گفت، خانم شهید مطهری هم ناراحت است. شنبه ۱۳۶۰/۲/۱۲: آقای مهندس بازرگان آمد و از انحصار طلبی جریان حاکم (حرف غلط همیشگی مخالفان) صحبت داشت و از من می‌پرسید، از ما چه می‌خواهید؟ و من گفتم کارشکنی نکنید، کافی است. سه جلسه طولانی با ایشان صحبت کرده‌ام، چیز مهمی بدست نیامده.

سه شنبه ۱۳۶۰/۲/۱۵: روز یکشنبه بنی صدر در خانه خواهرش دو ساعت با مسعود رجوی ملاقات داشته است. همکاری رییس جمهور با سران گروهی که در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری اند و تحت تعقیب مقاماتند، عجیب و غیرقابل تحمل است. مخصوصاً که امام فرموده با آنها درگیر شود. جمعه ۱۳۶۰/۲/۱۸: عصر احمد آقا خمینی آمد. درباره راه همکاری با آقای بنی صدر صحبت شد. قبل از ملاقات با من، با آقای بنی صدر ملاقات داشته. می‌گفت آقای بنی صدر کم کم به خود آمده و دارد آماده همکاری با دولت می‌شود.

جمعه ۱۳۶۰/۳/۱: شب احمد آقا خمینی بدون اطلاع قبلی به منزل آمد. صحبت از استعفای رییس جمهوری داشت.

شنبه ۱۳۶۰/۲/۲: بعد از ظهر، مصاحبه‌ای با تلویزیون، درباره سازمان مجاهدین خلق داشتم و از علت انحراف آنها - که همان التقاط رهبران اولی است - صحبت کردم.

شنبه ۱۳۶۰/۳/۲۳: برای این که در رابطه با آقای بنی صدر، در مسأله ریاست جمهوری و طرح عدم کفایت سیاسی، نظر امام را بدانم، اول وقت به منزل ایشان رفتم... امام هم مثل من نظرشان این بود که ترجیح دارد، آقای بنی صدر تابع قانون شود و رییس جمهور بماند، اما به ظن قوی ایشان تسلیم قانون نخواهد شد...

در پاورقی آمده است: آقای هاشمی همان روز در مصاحبه با خبرگزاری پارس گفته است "صلاحیت رییس جمهور زیر سؤال قرار گرفته است. اگر من بتوانم با تقاضا یا توضیح، مجلس را هم از طرح بحث درباره کفایت سیاسی ایشان منصرف کنم، فکر می‌کنم مصلحت این باشد..."

یکشنبه ۱۳۶۰/۳/۳۱: - در تهران ۱۶ نفر کشته و ۱۵۶ نفر مجروح از حوادث دیروز گزارش شده.

- عدم کفایت سیاسی رییس جمهور، ۱۷۷ نفر موافق، ۱ نفر مخالف، ۱۲ نفر ممتنع

دوشنبه ۱۳۶۰/۴/۸: "اولین برخورد من پس از فاجعه با دیگران در نخست‌وزیری بود، در راهروها و سالن‌ها و تا اتاق‌ها همه جا به چهره‌های ماتم زده و اندوهناکی برخورد می‌کردم که تا دیشب تحت تأثیر تحولات

کشور و عزل بنی صدر و سرکوبی لیبرال‌ها، سخت‌شاداب و بانشاط بودند. سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۱۰: مهندس سبحانی آمد و درباره تغییر موضع نهضت آزادی و از تمایل آقایان دکتر سبحانی و مهندس بازرگان به مجلس صحبت کرد. قرار شد امنیت و احترامشان را تأمین کنیم و آنها فردا به مجلس بیایند و قهر را بشکنند.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۴/۱۱: گفته شد که تعداد شهدا دو سه نفر بیشتر از هفتاد و دو نفر است، ولی قرار شد به خاطر اعتبار و ارزش عدد هفتاد و دو و شباهت آن با شهدای کربلا و جا افتادن آن، عوض نشود.

سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۱۶: آقای محمدی گرگانی، نماینده‌گرگان آمد. از اهانت مردم خط‌امام‌گرگان نسبت به خویش‌گله‌مند بود و چاره‌جویی می‌کرد. از فشاری که روی مجاهدین خلق وارد می‌شود، نگران بود و اظهار می‌داشت، تروریسم را وسیع‌تر می‌کند و نابود نمی‌شوند، ولی راه و چاره‌ای ارایه نداد.

یکشنبه ۱۳۶۰/۴/۲۱: ...عواقب این وضع را خدا به خیر بگرداند. چه خوب بود، چنین وضعی پیش نمی‌آمد، ولی آنها آوردند.

سه شنبه ۱۳۶۰/۴/۳۰: آقایان دکتر سبحانی، مهندس بازرگان و دکتر سامی آمدند... از این که در جلسه فاتحه‌خانم آقای شریعتی به آنها از طرف حزب‌الله اهانت شده شکایت داشتند و از من می‌خواستند که حزب‌الله را از این اعمال منع کنیم و من گفتم این حرکات حزب‌الله، عکس‌العمل طغیان نیروهای دوست شما است.

سه شنبه ۱۳۶۰/۵/۶: وصیتنامه محمدرضا سعادت، عضو کادر مرکزی مجاهدین خلق - که در زندان اعلام شده - مطرح شد، سازمان را محکوم کرده، قرار شد پخش شود. وصیتنامه جالبی است و ممکن است برای دادگاه انقلاب، خوب تمام نشود.

چهارشنبه ۱۳۶۰/۵/۱۴: دکتر آیت پس از انقلاب به عنوان نایب رییس مجلس خبرگان، نقش مؤثری در تصویب مواد مربوط به ولایت فقیه ایفا کرد. شهید آیت‌همچنین در افشاگری علیه بنی صدر بسیار فعال بود. [نواری که پخش شد.]

پنجشنبه ۱۳۶۰/۵/۱۵: ظهر، جمعی از دوستان آمدند و راجع به گروه‌گرایی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی صحبت کردند. من سعی کردم آنها را از کارهای اختلاف‌انگیز، بازدارم.

دوشنبه ۱۳۶۰/۶/۱۶: کیانوری و عمویی از دبیران حزب توده، به عنوان یک ملاقات فوری و ضروری آمدند و کارشان سعایت علیه آقای بهزاد نبوی بود. حزب توده، تصمیم گرفته ایشان را بدنام کند و یک گزارشی جعلی (به ظن قوی) آورده بودند. سیاست تفرقه‌اندازی دارند، باید فکری کرد.

یکشنبه ۱۳۶۰/۶/۲۲: آقای مهندس بهزاد نبوی، این روزها مورد هجوم شایعه‌پردازان و تفرقه‌اندازها شده و حتی متهم به دست داشتن در انفجار نخست‌وزیری می‌شود و حزب توده در این شایعه‌پردازی‌ها دست دارد... معلوم است که ضدانقلاب برای ایجاد تفرقه بین حزب جمهوری و مجاهدین انقلاب اسلامی و ایجاد سوءتفاهم بدست‌به‌این شیطنت‌ها می‌زند.

سه شنبه ۱۳۶۰/۶/۳۱: آقای رضا زواره‌ای آمد و گزارشی از پرونده



انفجار نخست‌وزیری داد معتقد بود که بازپرس ضعیف عمل کرده و احتمال این را که توطئه‌گر اصلی از سازمان سیا باشد، قوی می‌دانست. - آقای مهدوی گفتند، نهضت آزادی مایل است از نامزدی ایشان حمایت کند. صلاح ندانستیم.

شنبه ۱۳۶۰/۷/۴: نهار را در منزل آقای موسوی اردبیلی با حضور آقایان مهدوی کنی، خامنه‌ای و احمدآقا بودیم. آقای مهدوی کنی پیشنهاد داشت به کلی اعدام‌ها قطع شود و با محاربان ملایمت کنیم که تصویب نشد. جمعه ۱۳۶۰/۷/۱۰: خطبه‌ای در توضیح نظام کیفری اسلام و مخصوصاً اجرای حدود و به خصوص حد محارب، ایراد کردم.

چهارشنبه ۱۳۶۰/۷/۱۵: مهندس بازرگان اولین سخنران قبل از دستور بود. در قسمتی از اظهاراتش ضمن اظهار تأسف از شهید شدن پاسداران و شخصیت‌ها بدست تروریست‌ها، از اعدام‌ها و سخت‌گیری‌های دادگاه‌های انقلاب هم انتقاد داشت و آمریکایی بودن تروریست‌ها را مردود دانست. اظهارات ایشان، مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار گرفت. مجلس را متشنج و ترک کردند و به ایشان اعتراض نمودند. کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند. ظهر جمعیتی از بازاریان که جریان مجلس را از رادیو شنیده بودند، به عنوان اعتراض به اظهارات آقای بازرگان، مقابل مجلس آمدند و شعارهای تند علیه ایشان، لیبرال‌ها، بنی‌صدر، آمریکا و منافقان می‌دادند و همان‌جا نماز خواندند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود، منع شدم.

در باورقی آمده است مهندس مهدی بازرگان در قسمتی از این سخنرانی گفت:

"... با کمال تأسف و با توسل به درگاه ذوالجلال، باید اقرار کنیم که آتش هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که درصدد خاموش کردن آن برآید. بعضی می‌کوشند، آتش را افروخته‌تر ساخته بر خرمن طرف‌مقابل بینازند، همه بلعیده می‌شوند. حوزه‌های علمیه از گل‌های سرسید خود خالی می‌شود که 'اذا مات العالم ثلم فی الاسلام، ثلمه لا یسدها شیء' برادران ارزنده و غیرقابل‌جبرانی از مسئولین دولتی و لشگری و از سپاه و کمیته به شهادت می‌رسند، به همراه جان‌ها اثاث و دارایی‌ها از بیت‌المال و از ملت به هدر می‌رود، افرادی بی‌گناه در معابر و منازل کشته و معلول می‌شوند و همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیری‌های خیابانی و دادگاه‌های انقلابی، قربانی التقاط، انحراف و یا انتقال می‌گردند. نونهالانی که هر چه باشد، جگرگوشه‌گان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده، عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس‌لغزنده‌ای افتاده‌اند. در حالی که هر طرف گروه‌مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند، نه روحانیون ارجمند و مکتبی‌های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند و نه جوانان جانپناز در خانواده‌های آمریکایی زاینده و بزرگ‌گشته‌اند که بتوان مزدورشان خواند. پس چرا ایشان ریختن خون یکدیگر را مباح و بلکه واجب می‌شمارند؟ مصیبت بارت‌تر از همه و حاصل خشونت‌ها و بی‌رحمی‌ها، افزوده شدن ناراضی‌ها و انتقام‌خواهان و برگشت‌کنندگان از انقلاب و دین است و





حیثیت و حقانیت اسلام که در دنیا لکه دار می شود.\*

ده روز بعد از این سخنرانی، مهندس بازرگان در نامه ای به روزنامه کیهان، ماجرای راهپیمایی مردم را چنین شرح داد: "هنوز از کرسی خطابه پایین نیامده، سیم های روابط عمومی مجلس به کمیته اصناف بازار اتصال پیدا کرد و دو وانت جمعیت با پارچه های تعارف و تمنا برای تظاهرات "طبیعی مردمی" به راه افتاد. تلویزیون نماز سر چهارراه و راه بندان را که با نطق های آتشین و شعارهای علیه افراد "ضد قرآن و ضد دین" به طرفه العین درست شده بود، پخش کرد."

پس از چاپ این مطلب در روزنامه کیهان، روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ادعای مذکور را تکذیب کرد.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۷/۱۶: بعد از جلسه آقای محمودی، نماینده گلپایگان آمد و از مزاحمت های ارگان های انقلاب، علیه ایشان در گلپایگان شکایت داشت. جزو طرفداران آیت الله گلپایگانی است و می گویند، چرا با بعضی از لیبرال های مجلس دوستی دارد، ولی خود ایشان این اتهام را رد می کند.

- ترورسیم از نفس افتاده. با آقای اسدالله لاجوردی مفصلاً صحبت کردم، خودشان را موفق می دانند و منافقان را رو به شکست و اضمحلال.

یکشنبه ۱۳۶۰/۷/۱۹: امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده اند که مردم به دنبال سخنان آقای بازرگان، خواستار اخراج لیبرال ها از مجلس شده اند و این ها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی کنم. آقای محمدی گرگانی هم، ضمن اظهار ناراحتی از وضع خودش و فشار حزب اللهی های گرگان، پیام دکتر پیمان را آورد که می خواهد نشریه "امت" را به خاطر فشار حزب الله، تعطیل کند و می خواهد مرا ببیند. کارمان با این آقایان مشکل شده، دوستان و همزمان دوران مبارزه اند و خود را ذیحق می دانند، من هم تحت تأثیر عواطف هستم و از طرفی در این جریان های اخیر، بد عمل کردند و اوج آن، که کار را مشکل تر کرده، وضع روابطشان با ضدانقلاب محارب است...

شنبه ۱۳۶۰/۷/۲۵: درباره نهضت آزادی و توقعات آنها هم صحبت کردم. امام نظرشان این است که در مجلس بمانند، ولی روزنامه نمی خواهند، تحت فشار قرار نگیرند.

دوشنبه ۱۳۶۰/۷/۲۷: جلسه ای با حضور آقایان محمد یزدی و ربانی املشی و سپس جلسه مشورتی با مسئولان سپاه، دولت و شورای قضایی داشتیم که درباره برخورد ضدانقلاب و زندانی ها و اعدام ها بحث شد. گزارش دادند که ضدانقلاب ضربه کاری خورده و حدود ۸۵ درصد از نیروهای تروریستی، بازداشت و بخشی هم مجازات شده اند و تصمیم گرفته شد که اعدام ها کم باشد و تابع حرکت تروریستی باشد.

سه شنبه ۱۳۶۰/۷/۲۸: آقای مرتضی فهیم کرمانی آمد و از وضع زندان اوین گفت. از شلوغی و بی نظمی و بعضی از خشونت های بی جا ناراحت بود و چاره جویی می کرد.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۷/۳۰: مهندس سبحانی، محمد مهدی جعفری و خانم اعظم طالقانی آمدند و از این که دیروز در فرودگاه به آنها اهانت شده و اتومبیلشان را توقیف کرده اند، شکایت داشتند و تهدید به استعفا کردند و

گفتند در چنین شرایطی، نمی توانند خوب کار بکنند.

چهارشنبه ۱۳۶۰/۸/۶: خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه آقای لاهوتی ریخته اند و خانه را تفتیش می کنند. به آقای لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی حرمتی نشود. گفت، دنبال مدارک وحید لاهوتی هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زندان برده اند و احمد آقا هم تماس گرفت و ناراحت بود. قرار شد بگوییم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدا نشد، به آقای موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند احمد آقا گفت امام هم از شنیدن خبر ناراحت شده اند.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۸/۷: آقای لاهوتی از دنیا رفته اند. آقای لاجوردی، دادستان انقلاب تهران گفت: آقای لاهوتی اتهامی نداشته اند، برای توضیح مدارک مربوط به وحید آمده بودند، که به محض ورود به زندان دچار سکت قلبی شده و معالجات بی اثر مانده است.

... درباره کیفیت دفن آقای لاهوتی، مشورت هایی شد. قرار شد روابط عمومی مجلس اعلان کند. دادستانی می خواست بدون اطلاع به قبرستان ببرد، موافقت نکردم.

ساعت سه و نیم بعد از ظهر، تشییع جنازه آقای لاهوتی را اعلام کرده بودم. سعید و فاطمی در مجلس بودند. گفتند دادستانی ساعت ۳ بعد از ظهر، قبل از آمدن مشایعین، جنازه را حرکت داده، به لاجوردی اعتراض کردم. گفت کمیته خودسری کرده است.

جمعه ۱۳۶۰/۸/۸: مسأله فوت آقای لاهوتی در داخل خانواده مسأله مهم ما بود. احمد آقا به منزل آمد و از طرف امام ابراز تأسف کرد.

شنبه ۱۳۶۰/۸/۹: قرار شد فاتحه ای برای مرحوم لاهوتی بگیریم. چون خانواده ایشان به خاطر ناراضی شدید از جریان، حاضر نشد، اعلان فاتحه کند...

سه شنبه ۱۳۶۰/۸/۱۲: مهندس هاشم صباغیان آمد و برای نجات دوستانشان از حملات حزب اللهی ها، کمک می خواست و به فکر چاره ای بود، برای آمدن مهندس بازرگان و دکتر سبحانی به مجلس که چند روزی است نمی آیند. مهندس سبحانی آمد همین حرف ها را داشت.

چهارشنبه ۱۳۶۰/۸/۱۳: احمد آقا خمینی، ساعت ده صبح آمد و پرونده آقای لاهوتی را که از دادستانی برای اطلاع دادن به امام گرفته بود، آورد و لیستی از اشیایی که در بازرسی منزل آقای لاهوتی، برده بودند و گفت در مورد ایشان بهتر بود، با ظرافت عمل شود، به خاطر خدمات ایشان در دوران مبارزه.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۸/۱۴: ملاقاتی طولانی با اعضای هیأت های مؤتلفه قدیم که اکثرأ عضو حزب جمهوری اسلامی هستند، داشتم. درباره اقتصاد و امنیت مطالبی داشتند و گفتند آقای مهدوی کنی، اخیراً دستور داده کمیته ها، بدون امضای ایشان، احکام دادستانی انقلاب را اجرا نکنند.

جمعه ۱۳۶۰/۸/۱۵: حمید و فائزه آمدند و شب را پیش من ماندند، مقداری آنها را تسلیت دادم و ارشاد کردم، غیرمستقیم گله داشتند که چرا من با صراحت نگفتم که آقای لاهوتی در زندان سکت کرده و فوت شده است. یکشنبه ۱۳۶۰/۸/۱۷: سپس جلسه با آقایان خامنه ای، موسوی





اردبیلی و لاجوردی داشتیم، درباره وضع زندانها و دادگاه ها و ... تصمیماتی اتخاذ شد.

دوشنبه ۱۳۶۰/۸/۱۸: بعد از ظهر در مجلس، مصاحبه ای تلویزیونی با خبرنگاران انگلیسی داشتم. بیشتر انگشت روی نقاط ضعف - به نظر خودشان - می گذاشتند، زندانی ها، اعدام ها و ... من هم خونسرد، جواب توضیحی می دادم.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۸/۲۸: از دادستانی انقلاب، درباره آقای مانیان پرسیدم. معلوم شد ایشان را بازداشت کرده اند. از جبهه ملی است. پنجشنبه ۱۳۶۰/۹/۱۲: آقای مرتضی الویری هم آمد و از اعترافات یکی از متهمان منافقین درباره همکاری بعضی از لیبرال های مجلس با منافقین گفت.

سه شنبه ۱۳۶۰/۹/۲۴: آقای سیدرضا زواره ای آمد و از این که دو برادرش بازداشت شده اند، نگران بود و اتهام را ناروا می داند.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۱۰/۱۷: آقای مرتضی الویری آمد و مطالبی درباره ارتباط بعضی از نمایندگان با منافقان داد، در حد کمک مالی.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۱۰/۲۴: امام، مسأله شایعه اخبار مربوط به شکنجه زندانیان را مطرح کردند. آقای فهیم و اعضای بازرسی مواردی را ذکر کردند.

امام از آقای لاجوردی توضیح خواستند. ایشان گفت: تعزیر می کنیم و تعزیر با اجازه حکام شرع است و توضیح داده شد به خاطر وسعت عمل تروریستی و شلوغی زندان ها و عدم امکانات کافی، بروز چنان وضعی اجتناب ناپذیر بوده، ولی دیگر از این به بعد، قابل اجتناب است. قرار شد دیگر مراعات شود.

پنجشنبه ۱۳۶۰/۱۱/۱: آقای اسماعیل معزی نماینده ملایر که پسرش جزء منافقان بوده و اعدام شده، تعرضاً از مجلس استعفا داده بود. دپروز در هیأت ریسه، قرار شد استعفای ایشان را مطرح کنیم. ممکن است با کمک به نجات پسر دیگرش که از منافقان است و در درگیری مجروح شده، و در بیمارستان است، ایشان را در مجلس نگاه داریم. امروز استعفایشان را خواندم؛ تا پانزده روز، وقت پس گرفتن دارد.

سه شنبه ۱۳۶۰/۱۲/۴: بعد از نماز مغرب، هیأت مؤتلفه آمدند. نگران بودند در تعقیب فرمان امام، عده ای خطرناک آزاد شوند.

یکشنبه ۱۳۶۰/۱۲/۹: ظهر در دفترم مقدار زیادی از وقتم صرف مراجعه اقلیت مجلس شد که معمولاً دچار مشکلاتند. (پاورقی از همان منبع: اقلیت مجلس دور اول، مهندس بازرگان و همفکران ایشان بودند. این افراد در دیدگاه های خود اختلافات متعددی با خط امام داشتند. یکی از مسائل اختلافی "بحث ولایت فقیه" بود. نمایندگان این فراکسیون اقلیت مجلس از سوی خط امام به سازشکاری، وابستگی به امپریالیسم آمریکا و عدم حمایت از جنگ متهم می شدند. این افراد در حال و هوای انقلابی سال های نخست انقلاب اسلامی مشکلات زیادی داشتند. از جمله در ورود و خروج به مجلس، برخورد ارگان های متعدد انقلابی و ...)

■ آیا رفتارهای خشنی که در زندان با اعضا و طرفداران مجاهدین شد در تشدید کینه های طرفین از یک طرف و در ایجاد مشکلات بعدی برای جمهوری اسلامی از طرف دیگر مؤثر نبود؟

□ چرا و خیلی هم شدید. یکی از پیامدهای آن محکومیت ایران در

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برای سالهای متمادی است. قضاوت در مورد برخورد با زندانیان و گستردگی امر بازداشت شدگان احتیاج به مدارک مستند دارد که چون در این زمینه از طرف مقامات رسمی هنوز مدارکی به حد کافی منتشر نشده کار قضاوت را مشکل کرده و از طرف دیگر استناد به کتبی که از طرف زندانیان سابق دادگاه های انقلاب در خارج کشور منتشر شده به لحاظ حقوقی مشکلاتی دارد. ولی دو سند که توسط دو شخصیت مورد وثوق، انتشار یافته می تواند تا حدودی ما را به قضیه نزدیک کند. یکی خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی در سال های ۶۰ و ۶۱ است و دیگری خاطرات آیت الله منتظری که در سایت اینترنتی ایشان آمده است. چون این دو سند منتشر شده اند و تا به حال هم در نقض آنها مدرکی بیان نشده است می توانند مورد استناد قرار گیرند.

■ آخرین سؤال این که چگونه رهبری سازمان می تواند نیروهایش را با این همه تناقض و تحلیل های غلط در این ۲۳ سال همچنان حفظ کند و یا نیروی جدید جذب کند؟

□ جواب این سؤال مشروح و مفصل است. ولی به طور خلاصه می توان موارد زیر را گفت:

- ۱- مجموعه عملکرد دادگاه انقلاب در سال های بعد از ۱۳۶۰
- ۲- مجموعه عدم موفقیت های جمهوری اسلامی در موارد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی
- ۳- نبوغ و استعداد رجوی و تشکیلاتش در پیروزی های تاکتیکی که من یک مورد آن را که مربوط به عملیات فروغ جاویدان (مرصاد) است در ضمیمه این بحث می آورم.

■ در یک جمله عملکرد رجوی را در این ۲۷ سالی که رهبری سازمان را به عهده دارد چگونه ارزیابی می کنید؟

□ پیروزی های مقطعی در بعضی تاکتیک ها، شکست مطلق در استراتژی.

روز جمعه ۶۷/۴/۳۱ مسعود رجوی در مقابل ارتش آزادیبخش که بر اثر فراخوان عمومی از سراسر عراق و خارج از عراق در اردوگاه اشرف متمرکز شده بودند به منظور تشویق آنها در حمله به ایران چنین گفته است: "... کاری بزرگ در پیش داریم، مگر نگفته بودیم اول مهرا [اشاره به عملیات چلچراغ] بعداً تهران... دیگر وقت آن رسیده که به ایران برویم. ... این عملیات باید در عرض ۲ تا ۳ روز انجام شود... خمینی مهلت بسیج نیرو پیدا نخواهد کرد... اگر الان اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت زیرا بعد از این که بین ایران و عراق صلح شود ما در این جا قفل می شویم و دیگر نمی توانیم کاری انجام دهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می شویم. ... در طول ۸ سال جنگ، عراق ادعای گرفتن تهران را نکرده است، اما ما می خواهیم برویم تهران را بگیریم... از پایگاه نوزه ترس نداشته باشید هر سه ساعت به سه ساعت دستور می دهیم هوایماهای عراقی آن جا را بمباران کنند.

از پایگاه تبریز ترس نداشته باشید آن جا را نیز با هوایما هر سه ساعت به سه ساعت مورد هدف قرار می دهیم... علاوه بر آن ضد هوایی و موشک سام ۷ نیز داریم. ... برای ثبت در تاریخ می خواهیم هر کس مخالف است



دست خود را بلند کند. آیا ما دیوانه نیستیم که می خواهیم چنین کاری کنیم، آیا به نظر شما شدنی است یا احمقانه نیست؟ اگر کسی مخالفتی دارد بیاید صحبت کند و کسی هم حق ندارد با او مخالفت کند.

در این هنگام زنی پشت میکروفن می رود و می گوید: من مخالف نیستم، اما این که می گوید مردم با ما هستند من فکر نمی کنم چنین باشد. من و شوهرم چند شب پیش از خارج آمدیم و خود من چهار ماه است که از ایران آمده ام. مردمی که من دیده ام با آنچه شما می گوید تفاوت دارند. فکر نمی کنم آنها به ما کمک کنند... خیلی ها در ایران هستند که حتی رادیو مجاهد نیز گوش نمی دهند و از مجاهدین هم به طور کلی بی خبرند و شما چطور انتظار دارید در تهران یک چنین کسانی بلند شوند و از ما حمایت کنند...

رجوی در پاسخ می گوید: درست می گویی و درست صحبت کردی ولی من الآن تو را قانع می کنم، این نظر تو به چهار ماه پیش برمی گردد و الآن ایران خیلی فرق کرده است و از آن گذشته تا شهری را آزاد نکنیم مردم با ما نخواهند بود... البته اگر ما در این عملیات شکست هم بخوریم تأثیرش آن قدر هست که باعث برپایی قیام بزدی توسط مردم می شود زیرا رژیم وضعیتی ندارد که تا عید دوام بیاورد.

شمس حائری در "گزارشی مستند از روابط درونی فرقه رجوی، هلند، ۱۳۷۱"، بر خورد رجوی را با اعتراضات نیروی سازمان که به علت شکست در فروغ جاویدان (مرصاد) مطرح شده است را چنین گزارش می دهد:

رجوی: "عملیات فروغ بیمه نامه ما بود، این که توانستید پیروز شوید، دلیل آن این بود که شما مستعد و لایق پیروزی نبودید، زیرا فکر شما ماتریالیستی و تعادل قوایی بود. پس یک انقلاب دیگر لازم است، تا بچه ها چند مدار بالا بیایند و لایق پیروزی شوند.

در مورد شهدا حرفی نزنید، این فتنه ذهن بیمار شماست، شهدا به شما مربوط نیست. در حیطه صلاحیت هیچ کس نیست، آنها پیمان خود را با ما (مسعود و مریم) بسته اند، ما هم خیلی دلمان بیشتر از شما می سوزد. ارزش عملیات فقط به تعداد شهدا نیست، باید دید چه پیشرفت هایی حاصل شده و چه تضادهایی حل شده است."

ضمیمه ها:

وصیتنامه سیدمحمد رضا سعادت نقل از روزنامه اطلاعات

۶۰/۶/۷

متن وصیتنامه اینجانب سیدمحمد رضا سعادت به مادر مجاهد، مادر رضایی های شهید

بسم الله الرحمن الرحيم رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً

مادر والای مجاهد! فرزند مجاهد تو در آخرین لحظات حیاتش حرف های درونی اش را از طریق تو می خواهد به خواهران و برادران مجاهدش برساند. آرزو می کنم که با این عمل در پیشگاه خدا و خلق سرافکننده نباشم.

روی سخن من به سوی خواهران و برادران مجاهدی است که با

آرمان های والای توحیدی آرزوهای پرشکوهی را دارند، بخصوص روی سخن من با کسانی است که اکنون مسؤولیت رهبری سازمان را بر دوش می کشند و در مرکزیت آن نشسته اند. برادران! من در شرایطی به سوی مرگ گام برمی دارم که توانستم مواضع جدید سازمان را درک کنم و نسبت به آن اکتفا نشدم. من شاید از پیش چنین خطری را احساس کرده بودم ولی اکنون در این آخرین لحظات خطر را بسیار جدی و ملموس می بینم. من به هیچ وجه نتوانستم خود را قانع کنم که چنین خطری را ناگفته گذارم و از این نظر خود را مسؤول احساس می کنم. برادران من هم خود را در اتخاذ مواضع جدید مسئول می دانم. هر چند که در زندان و به دور از تمامی بحث ها و تصمیم گیری ها بودم لیکن من به عنوان یک عضوی که قدرت درک و تشخیص سیاسی، استراتژیک داشت و می توانست حداقل اظهار نظر کند، در رابطه با سازمان حضور و وجود داشتم.

برادران! ما با مواضع جدید مرزهای سیاسی - استراتژیک خودمان را با تمایلات بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یک طرف و مواضع اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر کاملاً مخدوش کرده ایم، همان مرزهایی که ضامن حفظ و بقای سازمانی در ابعاد توحیدی اش بود، حتماً می گوید که من در زندان بودم و از کم و کیف مسائل جامعه اطلاعی ندارم این درست است ولی قبول

کنید که مسایل جامعه آن قدر پوشیده نیست و من هم آن قدر بیگانه نبوده ام، برادران من بارها و بارها در رابطه با مواضع جدید سازمان گریستم و هم اینک هم در وضع شدیدترین تأثرات عاطفی این مطالب را می نویسم.

برادران! ما چه جبهه ای را گشوده ایم و قدم در چه صحنه ای گذاشته ایم؟ چه شد که آن همه تحمل و شکیبایی انقلابی خود را از دست دادیم، همان شکیبایی که با آن ویژگی خاص توحیدی را در این مرحله می داد. برادران! ما در دامی که امپریالیست ها برایمان چیده بودند گرفتار شدیم. ما گام در صحنه ای گذاشته ایم که در آن صحنه تقابل هیچ کدام از طرفین دعوا از آن

پیروز بیرون نخواهند آمد، بلکه این امپریالیست ها و مزدوران داخلی آنها هستند که کرسس وار بر بالای صحنه پرواز می کنند و انتظار روزی را می کشند تا فرود آیند و با به راه انداختن حمام خون (از نوع اندونزی) دیکتاتوری وحشتناکی را حاکم گردانند و هزاران نفر را از طرفین به جوخه اعدام بپارند. برادران ما به سهم خود در گشودن این صحنه که زمینه های

روانی تحقق چنین کودتایی را فراهم می کند مسؤولیم. شاید مطرح کنید که این ما نبودیم که این صحنه را گشودیم بلکه بر ما تحمیل گشت. ولی برادران، ما هم به عنوان یک طرف این دعوا می توانیم و می توانستیم از زیر

بار این تحمیل خارج شویم کما این که تاکنون چنین بود. برادران عزیز! گاه لازم است که حتی از حقوق اساسی خود در رابطه با منافع تمامی خلق صرف نظر نمود، علی (ع) شیر میدان جنگ از حق خود ۲۵ سال صرف نظر نمود و شمشیر نکشید، با توجه به این که می دانست که اگر بیرون می آمد و فریاد حق طلبانه سر می داد، صدها و هزاران جوان سلحشور و جنگجوی عرب به دور او حلقه می زدند.

برادران! حتماً عنوان می کنید که از درون سیستم حاکم بالاخره امثال سادات ها در آینده بیرون خواهد آمد، ولی چه دلیلی دارد که امروز ما در مقابل ناصر موضع گیری کنیم. آیا وظیفه انقلابی حکم نمی کند که ناصر را



تقویت نمود؟ برادران! اما دفاع از لیبرال ها را در عمل مطلق کردیم و بالاخره در نهایت در این دام افتادیم.

برادران! من هر چه که این جبهه و قطب بندی را جستجو کردم برای آن عمق طبقاتی نیافتم. برای آن نتوانستم مرز بین خلق و امپریالیسم را ترسیم کنم. برادران! در ویتنام، در کامبوج، در الجزایر، در کوبا و... و در نیکاراگوئه نیروهای انقلابی با اتکاء به تمامی خلق در یک طرف قرار داشتند و امپریالیست ها، سرمایه داران وابسته، فنودالیسم و اشراف، و مزدوران داخلی در طرف دیگر واقع شده بودند، ولی برادران! ما در این صحنه چه قطب بندی را در روبه روی خود داریم؟ و با چه منطقی خود را راضی کنیم. من هر چه فکر کردم نتوانستم خودم را راضی کنم که عمق این صحنه نبرد بین خلق و امپریالیسم را نشان می دهد. من در عمق صحنه دست های پلید و آتش افروز جهانخواران و مزدوران داخلی آنها را می بینم که از آغاز پیروزی انقلاب کبیر ۲۲ بهمن سعی در رو در رو قرار دادن نیروها به ویژه سازمان مجاهدین با حاکمیت بود.

برادران عزیزم! من شما را به فکر و اندیشه کامل توصیه می کنم، من هیچ آرزو ندارم که مرگ عملی جهت رشد خشونت ها گردد، بلکه در این آرزویم که حال که حیاتم در ایجاد فضایی صلح آمیز و محبت گونه نقش نداشته است مرگم بتواند روح وحدت و صلح را در جامعه گسترش دهد، یعنی همان روحی که دشمنان ما یعنی امپریالیست ها سخت از آن وحشت دارند.

برادران! ما به حساب کدام نیروی اجتماعی یا بدین صحنه گذاشته ایم، مطمئن باشید که کارگران و دهقانان به هیچ وجه از هیچ کدام از طرفین دعوا حمایت فعال مادی و معنوی نخواهند کرد و اساساً از صحنه سیاسی جامعه دور شده و موضع منفعل خواهند گرفت، همان چیزی را که لاشخورها در انتظار آتند.

برادران! شما از دیکتاتوری و حفقان وحشت دارید، کدام دیکتاتوری؟ برادران! دیکتاتوری یا می باید بر بنیادهای فئودالی استوار باشد که در ایران چنین بنیادهایی وجود ندارد و یا بر اقتصاد کمپرادوری که این هم موجودیتی در سیستم حاکم ندارد. حتماً دیکتاتوری از نوع سرمایه داری دولتی مانند مصر و عراق و... را نام می برید، برادران! ما می توانیم در کنار سرمایه داری دولتی بر علیه امپریالیست ها باشیم، گو این که در این مسأله که نظام اقتصادی حاکم به سوی سرمایه داری دولتی می رود هنوز حرف هست. برادران! فراموش نشود که ایران همواره در یک صدساله اخیر کانون تحولات انقلابی در منطقه خاورمیانه بوده، ایران مهد تشیع سرخ است و از یک فرهنگ انقلابی قوی برخوردار است، از طرف دیگر برادران! شرایط و اوضاع و احوال بین المللی اجازه شکل گیری چنان استبدادی را که عمدتاً بورژوازی آن را تبلیغ می کند و ترس و وحشت از آن را دامن می زند، نخواهد داد.

من فکر می کنم که ما هنوز اسیر در چنگ مسائلی هستیم که در زندان با آن رو به رو بودیم و از سر گذراندیم. ما به طور خود به خودی به رشد خصومت ها و کینه های شکل گرفته در داخل زندان کمک کردیم و در نهایت حتی تا مرز یک قطب بندی بیش بردیم، در صورتی که شرایط کنونی مبین شرایط بعد از انقلاب، بنیاداً با شرایط زندان تفاوت داشت. برادران! بورژوازی

از یک طرف و اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر چنان جو تبلیغاتی را فراهم کردند که ما را به دنبال خودشان کشاندند. به طوری که ما مجبور شدیم که از خود در مقابل اپورتونیسیم چپ دفاع کنیم که ما "ماهی گیر" نیستیم و "انقلابی" هستیم. ما موضع قاطعی در قبال اپورتونیسیم چپ نگرفتیم. ما در قبال ماجراجویی های آنها پاسخ قاطع ندادیم. برادران من فکر می کنم که خط اصولی و صحیح دفاع و تقویت مواضع ضد امپریالیستی رژیم حاکم است و مقابله و تضعیف آن در این مواضع اپورتونیسیم چپ است. ما از ابتدا چنین اصولی را تبلیغ می کردیم و نیروها را دعوت می کردیم که دست از چپ روی و ماجراجویی بردارند و مواضع ضد امپریالیستی رژیم حاکم را تقویت کنند و حتی در گنبد توصیه می کنیم که تمامی دفاتر خود را تعطیل کنند ولی خودمان به طور خودبخودی و تحت تأثیر جو فشار تبلیغاتی حاصل از بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه از یک طرف و اپورتونیسیم چپ از طرف دیگر، این اصول را نادیده گرفتیم. برادران! خصایل ضد امپریالیستی را که ما از برای رژیم ترسیم می کردیم از آن جناح لیبرال ما نبود، چرا که خود بهتر می دانستیم که لیبرال ها هیچ توان درک امپریالیسم و خطر آن را ندارند. این خصایل را ما در جناح دیگر جستجو می کردیم و برادران! خیلی صریح بگویم من این خصایل را هنوز مشاهده می کنم و آن را به شدت قابل تقویت می بینم. برادران عزیزم! ما احتیاج به یک تجدیدنظر اساسی در خط مشی مان داریم. ما با نیرویی که در سطح جامعه در اختیار داریم، می توانیم با چرخشی اصولی و تاریخی فضای تیره و دشمن شاد کن میهنمان را دگرگون کنیم و آن را به محیطی سرشار از تلاش، سازندگی و محبت تبدیل نماییم. برادران! تاریخ در مورد ما قضاوت خواهد کرد، مباد که فردای تاریخ ما سهمی از مسوولیت شکست ها را بر دوش بکشیم.

عزیزان! ما یک بار دچار غرور سازمانی شده ایم و نتیجه تلخ آن را نیز چشیده ایم، مبادا که دوباره ما دچار همان غرور سازمانی شده باشیم. من فکر می کنم که این غرور فعلاً وجود دارد، برادران! فکر کنیم، به سرنوشت خلق، به سرنوشت انقلاب و به سرنوشت مکتبمان اسلام، مبادا که این غرور ما را به دام خود کشانده است.

برادران من! از قبول شکست و پذیرش خطا و اشتباه نباید هراسید، برادران! به جای این که به منافع کوتاه مدت سیاسی اندیشید، باید تاریخی اندیشید و یا بهتر بگویم باید تفکری توحیدی داشت، هیچ مهم نیست که ما در حرکت های سیاسی مان شکست و عقب نشینی را بپذیریم، در مقابل توده ها غرور هیچ معنی و مفهومی ندارد، باید خلوص داشت. برادران! من فکر می کنم که ما فریب این حمایت های صوری و لفظی قشری از جامعه را خورده ایم. حمایتی که قبل از این که عمق انقلابی و توحیدی داشته باشد، عکس العمل عاطفی ناشی از گرایشات غیر انقلابی و طبقاتی قشر حمایت کننده است. برادران! مرا می بخشید که چنین بی پروا می گویم، شاید بگویید که "سید" بالاخره با این وصیتش به ما ضربه زد. ممکن است که این وصیت باعث شود تا از نظر سیاسی شما حداقل مورد سؤال واقع شوید ولی من با ایمان و اعتقاد و به حقانیت جهان بینی توحیدی و پیروزی نهایی آن حساب تمامی این مسائل را هم کرده ام و از نظر من هیچ مهم نیست که در ظاهر این وصیت نامه به سازمان ضربه سیاسی بزند، ولی من این ضربه را هشدار دهنده



می دانم و آرزو دارم که برادران عزیزم را به ویژه برادرانی که در مرکزیت سازمان قرار گرفته اند به فکر وادارم.

برادران! من می توانستم قبل از صدور حکم اعدام با عنوان کردن نقطه نظراتم به طور رسمی خود را از مرگ برهانم ولی من مرگ را انتخاب کردم تا مبدا فکر شود که این نقطه نظرات برای تمایلات شرک آلود ترس از مرگ است.

من مرگ را با اشتیاق پذیرفتم و شاید چند ساعتی به آن نمانده است که من خودم را شهید در مسیر توطئه های امپریالیست ها می دانم و من هیچ فردی را در این مورد مسئول نمی دانم و انتقام خون من جز از جهانخواران و مزدوران داخلی آنها پس گرفتنی نیست. باز در این جا تکرار می کنم به هیچ وجه آرزو ندارم که مرگ من عاملی در جهت رشد و گسترش خشونت ها گردد، بلکه آرزوی قلبی من این است که این مرگ دریچه ها را به سوی وحدت و الفت بگشاید.

برادران عزیزم! در پایان این وصیت مجبورم نظرم را خیلی صریح و روشن در مورد امام خمینی مطرح کنم. برادران! امام خمینی در شرایط کنونی تاریخ میهن عزیزمان مظهر خشم توده های محروم ایران و حتی منطقه علیه غارتگری ها و جنایات جهانخواران است، برادرانم! چرا این خشم را تقویت نکنیم و چهره خندان امام خمینی را برای خود و برای توده ها طلب نکنیم. برادران! امپریالیست ها و مزدوران داخلی آنها به شدت از این خشم انقلابی وحشت دارند. بورژوازی در داخل و سایر نیروهایی که برای امپریالیست سفره پهن می کنند تلاش می کنند تا این مظهر را از بین ببرند و یا ضعیف کنند. برادران! ما نباید بمانند لیبرال ها برخورد کنیم. فرق است بین یک سازمان انقلابی و مردمی با نیروهای لیبرال، نباید دچار همان غرور و عواطفی بشویم که تمایلات لیبرالی در داخل جامعه تبلیغ می کند.

برادران مجاهد! من در این آخرین لحظات شما را به فکر و صبر توصیه می کنم به فکری عمیق، تاریخی و توحیدی، صبری عمیق، تاریخی و توحیدی.

سلام علیکم بما صبرتم فعم عقبی الدار.

با درود به تمامی شهدای به خون خفته خلق و با درود به خلق قهرمانان. زنده باد اسلام - مرگ بر امپریالیست ها زندان اوین - ساعت ۶/۱۰ بعدازظهر یکشنبه ۱۳۶۰/۵/۴ - سیدمحمدرضا سعادت - امضاء

نامه جمعی از روحانیون به آیت الله خمینی نقل از خاطرات آقای هاشمی سال ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم - محضر مقدس رهبر و استاد عظیم الشان امام خمینی دام ظلّه اللطیف

چه خوب بود ضرورتی برای نوشتن این مطالب در این شرایط نبود، اما مع الاسف پس از بحث و بررسی، تذکر ندادن را گناه تشخیص دادیم و تذکر دادن را وظیفه و لذا برخلاف میل و احساس و به حکم عقل و مسئولیت، موارد زیر را به اختصار به نظر شریف می رسانیم:

۱ - با تحلیل منطقی و تجربه می دانستیم و می دانیم، پذیرفتن مسئولیت های بزرگ (مخصوصاً اجرایی) در چنین شرایطی، خواهی

نخواهی سقوط اعتبار انسان را به همراه دارد و در مقابل، انزواگزیدن و گاهی انتقاد و اظهار نظر کردن، آسایش و اعتبار می آورد و انسان را خالی از هوا و دلسوز جلوه می دهد.

۲ - به امر شما و با تشخیص و احساس وظیفه، پیش از ورود شما به ایران و پس از تشریف فرمایی تان، خطرترین مسئولیت ها را پذیرفتیم و با اتکاء به اعتماد عمیقی که از جانب شما احساس می کردیم تا امروز با پشتکار و تصمیم خلل ناپذیر ادامه دادیم و هنوز هم به همان امر و تکلیف و اعتماد تکیه داریم.

۳ - پیش از پیروزی و بعد از آن و امروز معتقد بودیم و هستیم که نظام اسلامی در ایران بدون پشتوانه ای از تشکیلات مذهبی - سیاسی تضمین دوام ندارد و به همین جهت با مشورت با جناب عالی و جلب موافقت و گرفتن وعده حمایت غیرمستقیم از شما، با همه گرفتاری ها از همان روزهای اول پیروزی، مسئولیت تأسیس "حزب جمهوری اسلامی" را به عهده گرفتیم و در ماه های اول موفقیت های چشمگیری به دست آوردیم.

۴ - دشمنان و مخالفان به عمق و عظمت اقدام پی بردند و برای تضعیف حزب و رهبران حزب دست به کار شدند. غرب و شرق در خارج و راستی و چپي ها و بعضی از خودمانی ها در داخل، عملاً در این خصوص هماهنگ گردیدند؛ کار را با ترور اشخاص و شخصیت ها شروع کردند و هنوز هم کشتن ها و پخش شایعات و رواج دادن اتهامات ادامه دارد.

۵ - تبلیغات گمراه کننده آنها موقعی کارگر شد که بعضی از نزدیکان و منتسبان به بیت جناب عالی با آنان هم صدا شدند. گرچه تأییدات گاه بی گاه شما و روابط رسمی ما با حضرت تعالی از اثر این اقدامات می کاست و در مقابل سکوت ما به خاطر مراعات مصلحت انقلاب و نداشتن فرصت بررسی و دفاع هم از عوامل جرأت و بیسرفت آنان بوده و هست.

۶ - موفقیت "حزب جمهوری اسلامی" در انتخابات مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی که امید غیرمذهبی ها را به کلی از بین برد، از عوامل تشدید مبارزات مخالفان ما است.

۷ - حذف "حزب جمهوری اسلامی" از جریانات انتخابات ریاست جمهوری که با مقدمات حساب شده ای پیش آمد، مخالفان را جری و امیدوار کرد و تلاش ها را مضاعف کردند.

خیلی بعید است که انتشار نامه آقای میرزاعلی آقا تهرانی که در آن ما را متهم به قدرت طلبی از طرق نامشروع و خیانت و به طور مبهم به همکاری با آمریکا و امیرانتظام می کرد و در ظرف یک هفته در سراسر کشور، حتی روستاها و خارج کشور پخش گردید، بی ارتباط با جریانات قبل و بعد و همراه حذف حزب از انتخابات باشد.

۸ - چند روزی که کسالت جناب عالی اعلام نشده بود، نامه ها و تلگراف هایی از طرف افراد و گروه ها در جراید خطاب به شما منتشر شد که از شما تقاضا داشتند، نظر تان را نسبت به اظهارات آقای تهرانی بیان فرمایید و شما بی خبر از تقاضای مردم بودید و مردم بی اطلاع از بیماری شما و سکوت شما را دلیل بر رضایت می گرفتند و تبلیغ می کردند و ما نه می توانستیم خبر بیماری جناب عالی را به مردم بدهیم و نه روا می دانستیم که به طرف مقابل مثل ایشان حمله کنیم و حتی همان مختصر جوابمان به اندازه انکار تهمت،





بر روحمان سنگینی می کرد، زیرا دشمنان می خندیدند و تحریک می کردند و مردم خون دل می خوردند و مایوس می شدند.

۹- پخش شایعاتی حاکی از خشم امام نسبت به حزب جمهوری اسلامی و به ما در چنین شرایطی اوج گرفت و هیچ چیز نبود که بتواند کذب شایعات را ثابت کند و بلکه اظهارات برادر و نوه و داماد و افرادی دیگر از نزدیکان شما محیط را برای پذیرش شایعات آماده تر کرد.

۱۰- در تمام مدت غیبت صغرای شما، حتی یک خبر از رسانه های جمعی پخش نشد که نشان ارتباط و علاقه شما به ما باشد و حتی از ذکر نام ما پنج نفر در خبر آمدن شورای انقلاب به قم برای انتقال شما به تهران که مسئولیت آن را به عهده گرفته بودیم، جلوگیری شد و در مقابل به کرات اخبار و صحنه هایی حاکی از ارتباط رقبای حزب [جمهوری اسلامی] با شما پخش گردید. حتی در چنین شرایطی که مردم به خاطر بیماری شما سخت تأثیرپذیر بودند، شایعه سازان، ما را از عوامل کسالت شما معرفی می کردند و ما غیر از سکوت اقدامی نداشتیم.

۱۱- دستور جنابعالی در خصوص حمایت از رییس جمهور منتخب که کاملاً به جا و لازم بود و ما خود بدان معتقد و پای بندیم، و مورد سوءاستفاده در جهت پیشبرد اهداف خاصی قرار گرفت و می گیرد و ما در شرایطی نبوده و نیستیم که بتوانیم جلوسوءاستفاده را بگیریم، زیرا هرگونه اظهار و عمل مستقلی برای جلوگیری از انحراف به عنوان کارشکنی و تخلف از دستور امام و قدرت طلبی معرفی می شود و متأسفانه این خطر به طوری جدی وجود دارد که انتخابات مجلس شورای ملی، تحت تأثیر همین جو ناسالم منجر به انتخاب شدن افرادی که تسلیم رییس جمهورند بشود و از داشتن مجلسی مستقل و حافظ اسلام در مقابل انحراف احتمالی مجریان، محروم گردیم.

۱۲- طرح "کنگره وحدت" برای انتخابات که تبلیغات یک جانبه، آن را مصداقی برای اجرای دستور امام در مورد همکاری با رییس جمهور، ادعا می کند و حمایت بی پرده و صریح برادر و بعضی از منسوبان بیت شما از آن، این ادعا را تقویت می نماید، وسیله ای برای به مجلس رفتن افرادی خواهد شد که به عاقبت آن خوشبین نمی توان بود و مخصوصاً با توجه به این که رییس جمهور بارها گفته است که اگر مجلس با من هماهنگ نباشد، ایران منفجر خواهد شد و یا من کنار می روم که می خواهند مجلس تابع ایشان باشد و نه ایشان تابع مجلس.

۱۳- در شرایطی این چنین که هرگونه تلاش ما برای جلوگیری از انحراف در محتوای اسلامی انقلاب، اتهام قدرت طلبی به همراه دارد (چیزی که با همه وجود از آن تنفر داریم) چگونه می توان انتظار داشت که ما در جهت حفظ راه انقلاب نقش خودمان را ایفا نماییم.

۱۴- از این که تحت تأثیر عوامل خارج از اراده و خواست خود مسئولیت کمتری به عهده داشته باشیم، ممکن است ناخرسند باشیم، ولی از این که انقلاب اسلامی به این آسانی و سادگی برخی از مسائل (هر چند ناچیز) تضمین محتوای اسلامی خود را از دست بدهد، نمی توانیم نگران و ناراحت نشویم.

۱۵- ای کاش افرادی که اثر قابل توجه در برانگیختن این جریانات داشته و دارند، بتوانند مسئولیت عظیمی را که تا به امروز بر دوش ما بوده، به

عهده بگیرند و یا لاقلاً ما مطمئن شویم که خود جنابعالی به صلاحیت آنان ایمان دارید و به عواقب آن خوشبین هستید که تشخیص و درک شما - که صحت آن را آزموده ایم - می تواند برای ما، مایه آرامش باشد.

۱۶- خلاصه: علایم تکرار تاریخ مشروطه به چشم می خورد. متجددهای شرق زده و غرب زده علی رغم تضادهای خودشان با هم در بیرون راندن اسلام از انقلاب همدست شده اند (نمونه جلسه ای که از مذهبی های چپ گرا و محافظه کاران غرب گرا یا ملی گرا برای همکاری در مقابله با حزب جمهوری اسلامی در انتخابات اخیر تشکیل شده بود).

احتمال این که روال موجود مانع تشکیل مجلس شورای اسلامی احتمالی گردد که جنابعالی بدان دل بسته آید و امیدوارید بتواند نارسایی ها و کمبودهای رییس جمهور را جبران کند، قابل توجه و تکلیف آور است.

ما به امید این که رهبری های پیامبرگونه آن امام عزیز و عظیم، بتواند نگرانی های ما را از آینده مرتفع کند، در این موقع - که اگر خیلی سرنوشت ساز نبود، مزاحمتان نمی شدیم - بخشی از گفتنی ها را به عرضتان رساندیم و بقیه را به زمانی موکول می کنیم که جنابعالی آماده شنیدن باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد حسینی بهشتی - عبدالکریم موسوی [اردبیلی] - سیدعلی خامنه ای - محمدجواد باهنر - اکبر هاشمی -

۱۳۵۸/۱۱/۲۸

نامه آقای هاشمی رفسنجانی به آیت الله خمینی، نقل از خاطرات

سال ۱۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم - امام و رهبر و مرجع تقلید عزیز و معظم به نظر می رسد در ملاقات های معمولی، به خاطر کارهای زیاد و خستگی جنابعالی، فرصت کافی برای طرح و بحث مطالبی اساسی که داریم به دست نمی آید، ناچار چیزهایی که تذکرش را وظیفه تشخیص می دهم تحت عنوان: "النصیحة لائمة المؤمنین" در این نامه بنویسم؛ خواهش می کنم توجه فرمایید و در ملاقات بعدی جواب لطف کنید:

۱- یک سال پیش، پس از انتخابات ریاست جمهوری نامه ای به خدمتتان نوشتیم که نسخه ای از آن، ضمیمه این نامه است. شما در بیمارستان قلب بستری بودید و ملاحظه حال شما مانع تقدیم نامه گردید، خواهش دارم، اول آن نامه را ملاحظه نمایید و سپس این یکی را.

۲- احساس می کنم که روابط و ملاقات های ما با جنابعالی، صورت تشریفاتی به خود می گیرد و محدودیت هایی در طرح و بحث مطالب - من جمله خوف از این که جنابعالی موضع گیری سیاسی و رقابت تلقی کنید - به وجود آمده و من خائفم که این حالت خسارت بار باشد.

۳- تبلیغات متمرکز مخالفان - که از مقام رسمی و تربیون های رسمی در رُل مخالف و اقلیت سخن می گویند - و نصایح کلی و عام جنابعالی و سکوت و ملاحظات ما که علل موضع گیری ها را روشن نکرده ایم، وضعی به وجود آورده که خیلی ها خیال می کنند ما و طرف ما بر سر قدرت اختلاف داریم و دو طرف را متساویاً مقصر یا قاصر یا... می دانند. ما برای حفظ آرامش نمی توانیم مطالب واقعی خودمان را بگوییم و جنابعالی هم صلاح

ندانسته‌اید که مردم را از ابهام و تحیر درآورید.

خود شما می‌دانید که موضع نسبتاً سخت مکتبی امروز ما، دنباله نظرات قاطع شما از اول انقلاب تا به امروز است، بعد از پیروزی معمولاً ما مسامحه‌هایی در این گونه موارد داشتیم و جنباعالی مخالف بودید، اما نظرات شما را با تعدیل‌هایی اجرا می‌کردیم؛ شما اجازه ورود افراد تارک الصلوه یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی‌دادید، شما روزنامه آیندگان و... تحریم می‌کردید شما از حضور زنان بی‌حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی‌حجاب در رادیو تلویزیون جلوگیری می‌کردید؟ همین‌ها موارد اختلاف ما با آنها است. آیا رواست که به خاطر اجرای نظرات جنباعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنباعالی در مقابل این‌ها موضع بی‌طرف بگیرید؟ آیا بی‌خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید؟ البته اگر مصلحت می‌دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان خیر و شر جریان‌ها را تحمل کنند، ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم، ولی لااقل به خود ما بگویید. آیا رواست که هم گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضلاء قم و ائمه جمعه و جماعات و... در یک طرف اختلاف و شخص آقای بنی‌صدر در یک طرف و جنباعالی موضع ناصح بی‌طرف داشته باشید؟ مردم چه فکر خواهند کرد؟ و بعداً تاریخ چگونه قضاوت می‌کند؟

۴- ما جایز نمی‌دانیم که میدان را برای حریف خالی بگذاریم و مثل بعضی از همراهان سابق، قیافه بی‌طرف بگیریم و به اصطلاح جنت مکان و بی‌آزار و زاهد جلوه کنیم، به خاطر حفاظت از خط اسلامی انقلاب در صحنه می‌مانیم و از مشکلات، مخالفت‌ها و تهمت‌ها نمی‌هراسیم و به صلاحیت رهبری جنباعالی ایمان داریم، ولی تحمل ابهام در نظر رهبر برایمان مشکل است. مگر این که بفرمایید، همین ابهام صلاح است. احتمال این که این ابهام در رابطه با خطوط سیاسی و فکری جاری و خطی که در ارتش تعقیب می‌شود، آثار نامطلوبی در تاریخ انقلابمان بگذارد، وادارم کرد به عنوان وظیفه روی این مطالب، صراحت و تأکید داشته باشم و امیدوارم مثل همیشه این جسارت را ببخشید.

۵- قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقهاتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست؛ امروز ملاحظه می‌فرمایید که چگونه در کار کابینه و... می‌تواند کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضییع می‌کنند و ما فقط می‌توانیم دفاع کنیم؛ چون تضعیف متقابل را با گفتن نواقص رییس جمهور صلاح نمی‌دانیم و همان دفاع هم مشاجره تلقی می‌شود و به حق مورد مخالفت جنباعالی قرار می‌گیرد و آتش بس می‌دهید و خودتان هم دفاع لازم را نمی‌فرمایید که: اختلاف دو بینش است که یک طرف مصداق اسلامش غضنفرپور و سلامتیان و سعید سنجابی و طرف دیگر رجایی و گنابادی و منافی و موسوی و... می‌باشند.

۶- درخصوص جنگ و فرماندهی ارتش، مطالب و احتمالات زیادی داریم. فرماندهی به خاطر ناهماهنگی و وحشت از نیروهای خالص اسلامی،

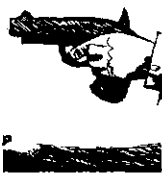


مایل است نیروهای غیراسلامی را در ارتش حاکم کند - که منافع مشترک پیدا کرده‌اند - و نیروهای خالص دینی را یا منزوی و یا منفصل نماید. خلبان شیرودی که سمبل ایمان و شجاعت و تلاش است، در پادگان ابودر به من می‌گفت که امروز ایمان می‌جنگد نه تخصص و می‌خواهند دست مؤمنان را کوتاه کنند، ایشان همراه و هم‌رزم خلبان شهید کشوری و خلبان شهید آشوری است. وحشت داشت و به من گفت پیامش را به شما بگویم و ضبط هم شده؛ احتمال این که مدیران جنگ به علل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف‌آور است. احتمالاً آقای بنی‌صدر به منظور تضعیف دولت و شاید - بعضی‌ها هم باشند - برای اجرای منویات آمریکا و... مخصوصاً کمبود مهمات و اسلحه قابل توجه است. در این مورد لازم است، جنباعالی سریعاً فکری بفرمایید و بهتر است در یک جلسه طولانی و محرمانه با دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، شیرودی و... با حضور ماها در خدمتتان بحث و تصمیم‌گیری شود.

۷- ما "حزب جمهوری اسلامی" را با مشورت با شخص جنباعالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیرمستقیم - من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم - تأسیس کردیم و با توجه به این که قانون اساسی، تعدد احزاب را پذیرفته فکر می‌کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جنباعالی هم روزهای اول در تهران و قم مکرراً تأیید فرمودید - ممکن است فعلاً فراموش کرده باشید - و اکنون اعتبار حزب از نفوذ شما تغذیه می‌شود - غیرمستقیم - ولی رنگ حمایت از روزهای اول کمتر شده. میل داریم لااقل در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمایید. اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم، ما را قانع کنید و اگر لازم می‌دانید که حزب بماند باید جور دیگری عمل بشود و اگر همین‌گونه که عمل می‌فرمایید، مصلحت است ما را قانع کنید تا ما هم دوستان حزبی را قانع کنیم.

۸- اینجانب که جنباعالی را مثل جانم دوست دارم و روی زمین کسی را صالح تر از شما سراغ ندارم، گاهی به ذهنم خطور می‌کند که تبلیغات و ادعاهای دیگران شما را تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را - که از ویژگی‌های شما در هدایت انقلاب بوده - در موارد فوق‌الذکر ضعیف‌تر از گذشته نشان می‌دهید، بسیاری از مردم هم متحیرند که چرا امام قاطع و صریح در این مسائل سرنوشت ساز صراحت ندارند. خدای نخواستہ اگر روزی شما نباشید و این تحیر بماند، چه خواهد شد؟ واقماً و حقاً ما انتظار داریم در مقام رهبری و مرجع تقلید اگر تعدیلی در شیوه حرکت ما لازم می‌دانید صراحتاً امر بفرمایید که مطیعیم؛ ما انتظار نداریم که نصایح ذوجوهی از رسانه‌های جمعی بشنویم، احضار کنید و امر بفرمایید.

۹- آخرین مطلب - که در ترتیب مطالب جایش این جای‌نامه نیست - این که ما پس از پیروزی آقای بنی‌صدر برای این که ایشان خیالش از جانب ما راحت باشد، ایشان را به ریاست شورای انقلاب برگزیدیم و به جنباعالی پیشنهاد نیابت فرماندهی کل قوای ایشان را دادیم که سریعاً تصمیم بگیرند و کار کنند، اما ایشان به این‌ها هم قانع نشد و مرتباً کمبودها را متوجه ما می‌کرد و می‌گفت: "من می‌خواهم کار کنم ولی نمی‌گذارند" در مرکز قدرت



بود و دیگران را مقصر معرفی می کرد و امروز هم می بینید نقش اقلیت مخالف را. پس چه باید کرد؟ با سپاس و معذرت.

اکبر هاشمی

۱۳۵۹/۱۱/۲۵

نامه آقای بهشتی به آیت الله خمینی، نقل از کیهان ۱۳۸۰/۴/۶

بسم الله الرحمن الرحيم - تهران، جمعه ۱۳۵۹/۱۲/۲۲ - استاد و رهبر بزرگوار - السلام عليكم و رحمت الله و بركاته

سنگینی وظیفه فرزندان را بر آن داشت که این نامه را به حضورتان بنویسد و حقایق را به عرضتان برساند.

دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آن که جنبه شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش مربوط می شود. یک بینش معتقد و ملتزم به فقهت و اجتهاد، اجتهادی که در عین زنده بودن و پویا بودن، باید سخت ملتزم به وحی و تعبد در برابر کتاب و سنت باشد. بینش دیگر در پی اندیشه‌ها و برداشت‌های بینابین، که نه به کلی از وحی بریده است و نه آن چنان که باید و شاید در برابر آن متعبد و پای بند و گفته‌ها و نوشته‌ها و کرده‌ها بر این موضوع بینابین گواه.

بینش اول در برابر بیگانگان و هجوم تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی و نظامی آنها سخت به توکل بر خدا و اعتماد به نفس و تکیه بر توان امت اسلامی و پرهیز از گرفتارشدن در دام داوروی‌ها یا دلسوزی‌های بیگانگان معتقد و ملتزم. بینش دیگر، هر چند دلش همین را می خواهد و زبانش همین را می گوید و قلمش همین را می نویسد، اما چون همه مختصات لازم برای پیمودن این راه دشوار را ندارد در عمل لرزان و لغزان.

بینش اول به نظام و شیوه برای زندگی امت معتقد است که در عین گشودن راه به سوی همه نوع پیشرفت و ترقی، مانع حل شدن مسلمانان در دستاوردهای شرق یا غرب باشد و آنان را بر فرهنگ و نظام ارزشی اصیل و مستقل اسلام استوار دارد. بینش دیگر با حفظ نام اسلام و بخشی از ارزش‌های آن، جامعه را به راهی می کشاند که خود به خود درها را به روی ارزش‌های بیگانه از اسلام و بلکه ضداسلام می گشاید.

بینش اول روی شرایطی در گزینش مسئولان تکیه می کند که جامعه را به سوی امامت متقین و گسترش این امامت بر همه سطوح راه می برد. بینش دیگر بیشتر روی شرایطی تکیه می کند که خود به خود راه را برای نفوذ بی مبالات‌ها یا کم مبالات‌ها در همه سطوح مدیریت امت اسلامی و حاکم شدن آنها بر سر نوشت انقلاب هموار می سازد.

شاید برای شما شنیدن این خبر تلخ و دشوار باشد که بسیاری از کسان که در طول سال‌های اخیر در راه حاکم شدن اسلام اصیل بر جامعه ما کوشیده و رنج‌ها برده‌اند و در طول این سال‌ها به مقتضای طبیعت و ماهیت نظام اداری رژیم شاهی، در همه سازمان‌های لشکری و کشوری همواره در اقلیت بوده و زیر فشار اکثریت غرب‌گرا یا شرق‌گرای حاکم بر این سازمان‌ها به سر برده‌اند، هم اکنون در جمهوری اسلامی هم که امام در رأس آن است و تنی چند از فرزندان امام نیز بخشی از مسئولیت‌ها را بر عهده دارند و مردم عزیز ما نیز در صحنه‌ها حضور دارند، دوباره تحت فشار همان‌ها قرار گرفتند. ولی این بار زیر حمایت همه جانبه رییس جمهور و فرمانده

نیروهای مسلح. با کمال تأثر و تأسف، این اقلیت مؤمن، که اگر حمایتش کنند، می رود که اکثریت شود، امروز ذلت و خذلان مؤمنان را در جمهوری اسلامی با پوست و گوشت و استخوان لمس می کنند که با چماق ارتجاع، می کوبندشان و با کارشکنی‌های رنگارنگ سد راه حرکت اسلامی و اصلاحی آنها می شوند، با استظهار به ستون پنجم دشمن که در همه این سازمان‌ها جا خوش کرده‌اند و با اطمینان به حمایت گروهی از مسئولان امروز و دیروز. برادران گفتند که نوارهای مربوط به سخنان آقای بنی صدر در اصفهان را خدمتان داده‌اند که دانش آموزان و کارمندان را به مقاومت در برابر اقدامات دولت [رجایی] که با نظرات شخصی رییس جمهور منطبق نیست، تشویق می کند. نوارهای مربوط به ارتباط مستقیم برخی از کارگردانان اعتصاب اخیر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با دفتر رییس جمهور و آقای زنجانی، دستیار رییس جمهور نیز در اختیار مسئولان قضایی است. با کمال تأسف نواقص موجود در انجمن‌های اسلامی و برخی از اعضای آنها و نفوذ عناصر ناخالص در این انجمن‌ها و نهادها را به وسیله‌ای برای سرکوبی کل این انجمن‌ها و نهادها و خارج کردن آنها از صحنه قرار داده‌اند تا همین چند قدم کوتاه نیز که در راه حاکمیت اسلام بر سازمان‌های لشکری و کشوری جلو رفته ایم، خنثی شود.

امروز در بیشتر دستگاه‌های نظامی و انتظامی و مؤسسات و سازمان‌های دیگر، جریان‌هایی می گذرد که عناصر متدین و دل سوخته را بسیار افسرده کرده و می کند. این‌ها احساس می کنند به جرم این که در راه حاکم شدن اسلام تلاش کرده و با مخالفان حاکمیت اسلام بر ارتش و شهربانی و ژاندارمری و نهادهای دیگر دولتی درگیری و ستیز داشته‌اند، امروز در جمهوری اسلامی با حمایت رییس جمهور و همفکران ایشان در جبهه ملی و نهضت آزادی و با همدستی خلقی‌ها همه جا سرکوب می شوند و می رود که به سر نوشت مؤمنان در جنگ اصحاب اخدود دچار گردند. و منقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد.

امام عزیز، به خدا سوگند که تحمل این وضع برای این فرزندان بسی دشوار است که چهره افسرده این‌ها را ببینم و ندای یا للمسلمین آنها را بشنوم و تنها پاسخ این باشد که صبر کنید، من هم صبر می کنم، وفی العین قذی و فی الحق شجی.

این روزها مکرر با خود می اندیشم که ای کاش زیر بار این مسئولیت سنگین که با تأکید بر عهده ام نهادهاید نبودم، تا می توانستم به کمک آنها لااقل فریادی برآورم، زیرا فریاد از یک طبقه زینده است اما از یک مسئول انتظار اقدام میروند نه فریاد و اگر اقدام کنم با این شائبه جگرسوز روبرو می‌شوم که دفاع از مظلومان نیست، جنگ قدرت است میان سران، از روی هواها، با استفاده از حمایت‌های مکرر شما اینک همه نهادها کوبیده می‌شوند، مجلس، دولت، دستگاه قضایی و نهادهای انقلاب و هر چند در کوبیدن این‌ها موفق نشده‌اند، ولی نه خطرشان را می‌توان نایده گرفت، نه ضررشان، که همه را از خدمت گسترده تر به مردم محروم و اینارگرمان بازمی‌دارند.

آقای رییس جمهور در کارنامه‌شان که پرپرور به صورت سرمقاله در روزنامه‌شان منتشر شده، رسماً دستگاه قضایی را به ایجاد یک بلوای جدید



در جامعه تهدید می کند که اگر دستگاه قضایی بخواهد ایشان را با کسانی که در حوادث روز چهاردهم اسفندماه دانشگاه تهران زخمی و مصدوم شده و در دادسرای تهران از ایشان شکایت کرده اند از نظر رسیدگی قضایی در دو کفه مساوی بگذارد، از ریاست جمهوری کناره گیری خواهند کرد. آیا ایشان خواهان آن نوع دستگاه قضایی هستند که اگر کسی از رییس جمهور شکایت کرد با دو طرف شکایت یکسان رفتار نکنند؟ لازم است به اطلاع حضرتعالی برسانم که طبق سندی که به مقامات قضایی داده شده و مربوط به دستور کار مراسم ۱۴ اسفند است صریحاً گفته شده است که اگر درگیری پیش آید، مأموران انتظامی موظفند افرادی را که دستگیر می کنند به گارد ریاست جمهوری تحویل بدهند.

ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی آن قدر با محبت و گرمی با ایشان برخورد کردیم و در حل مشکل وزیران دارایی و بازرگانی جلو رفتیم که امید داشتیم بر تفاهم ها افزوده شده است و هرگز باور نمی کردیم که آقای بنی صدر سه روز بعد از این دیدار چنین رفتاری از خود نشان خواهند داد.

امام بزرگوار! به حکم وظیفه عمومی النصیحه لائمة المسلمین، عرض می کنم:

۱- در ماه های اخیر صدای پای آمریکای توطئه گر و همدستان و همدستانان او گسترده تر از پیش شنیده می شود.

۲- دنباله زنجیروار توطئه های غرب و شرق که متأسفانه خود را پشت سر رییس جمهور پنهان کرده اند بیش از پیش نمایان است.

۳- پناه دادن رییس جمهور به مخالفان حاکمیت اسلام، عرصه کار را بر همه کسانی که شب و روز در این راه تلاش کرده و می کنند، روز به روز تنگتر می کند.

۴- در تلاش های اخیر رییس جمهور و همفکران او این نکته به خوبی مشهود است که برای حذف مسأله رهبری فقیه در آینده سخت می کوشند. این ها در مورد شخص جنابعالی این رهبری را طوعاً یا کرهاً پذیرفته اند، ولی برای نفی تداوم آن سخت در تلاشند. در سخنان اخیر رییس جمهور و کلام اخیر آقای مهندس بازرگان در امجدیه در برابر شعار "درود بر منتظری امید امت و امام" این مطلب به خوبی مشهود است.

۵- ما از همان آغاز در پی آن بودیم که میدان عمل سازنده آن چنان فراخ و گسترده باشد که امثال آقای بازرگان و آقای بنی صدر و آقای ابراهیم یزدی در سطوح بالا فعالیت داشته باشند.

در آبان سال گذشته، پس از استعفای دولت موقت پیام دادید که قم بیایم تا مسأله فوری اداره کشور در خدمتان بررسی شود. صحبت از ترکیب جدید شورای انقلاب بود، نظر حضرتعالی این بود که آقای مهندس بازرگان دیگر در شورای انقلاب نباشند.

براساس همین اعتقاد به شرکت خلاق هر چه بیشتر نیروها و نفی هر نوع تنگ نظری و انحصارطلبی پیشنهاد کردیم که ایشان همچنان در شورای انقلاب بمانند و سرانجام حضرتتعالی هم موافقت کردید و در همین مرحله بود که مسئولیت دو وزارتخانه مهم، وزارت دارایی و وزارت خارجه، به آقای بنی صدر داده شد. این ها و نظایر این ها دلیل روشنی است بر این که

شرکت فعال این آقایان در اداره امور کشور مطلوب ما بوده است و با آنها هیچ مسأله شخصی نداریم.

۶- بنابراین اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز به مسائلی مربوط می شود که برای حضرتعالی و ما و همه نیروهای اصیل اسلامی یکسان مطرح است. این اختلاف بخصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت کامل معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریان های انحرافی است. خود شما به یاد دارید که این ها در مورد آقای امیرانتظام و آقای فرید و تأکید جنابعالی بر کنار گذاردن آنها چگونه عمل کردند.

۷- برای حضرتعالی در مقام رهبری روشن است که اگر این دو بینش در اداره امور جمهوری اسلامی ادامه یابد، نه کارهای جاری مردم سر و سامان پیدا می کند، نه مشکلات موجود دینی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی این مردم رنج دیده و محروم و ایتارگر با سرعت و قاطعیت کافی حل می شود و نه می توان برای آینده طرح های اصیل اسلامی ریخت و به مرحله عمل درآورد.

۸- برای این که نقطه نظرهای تفصیلی بینش اول در همه زمینه های معنوی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، دفاعی و سیاسی با صراحت کامل روشن شود ما این نقطه نظرها را تنظیم و منتشر کردیم، تا برای امت و امام اصول برنامه پیشنهادی صاحبان بینش اول برای اداره امور جمهوری اسلامی برپایه قانون اساسی روشن باشد.

۹- نظر ما این است که رشد کمی و کیفی دارندگان بینش اول به لطف الهی امروز به آن درجه رسیده است که نهادهای لشکری و کشوری به وسیله صاحبان این نوع بینش اداره شود و اداره جمهوری اسلامی برپایه یک بینش استوار گردد.

۱۰- با همه این احوال چندی است که این اندیشه در این فرزندان و برخی برادران دیگر، قوت گرفته که اگر اداره جمهوری اسلامی به وسیله صاحبان بینش دوم را در این مقطع اصلاح می دانید، ما به همان کارهای طلبگی خویش بپردازیم و بیش از این شا هد تلف شدن نیروها در جریان این دوگانگی فرساینده نباشیم.

این بود خلاصه ای از آن چه لازم دانستم با آن پدر بزرگوار و رهبر عزیز در میان بگذارم، تا مثل همیشه با تصمیم پیامبر گونه تان راه را برای ما و همه مردم مشخص کنید و دعایم این است که خدایا امام عزیزمان را در این تصمیم گیری های دشوار یار و راهنما باش.

با بهترین درود در پایان

فرزندان - محمد حسینی بهشتی

#### پی نوشت:

۱- اتهام سعادت در ترور کجویی، با محتوای وصیت نامه سعادت نمی خواند. او هم فدای همان موج "ضدمجاهد" ی شد که به شدت رواج داشت که عقل و درایت را زائل می کرد.

